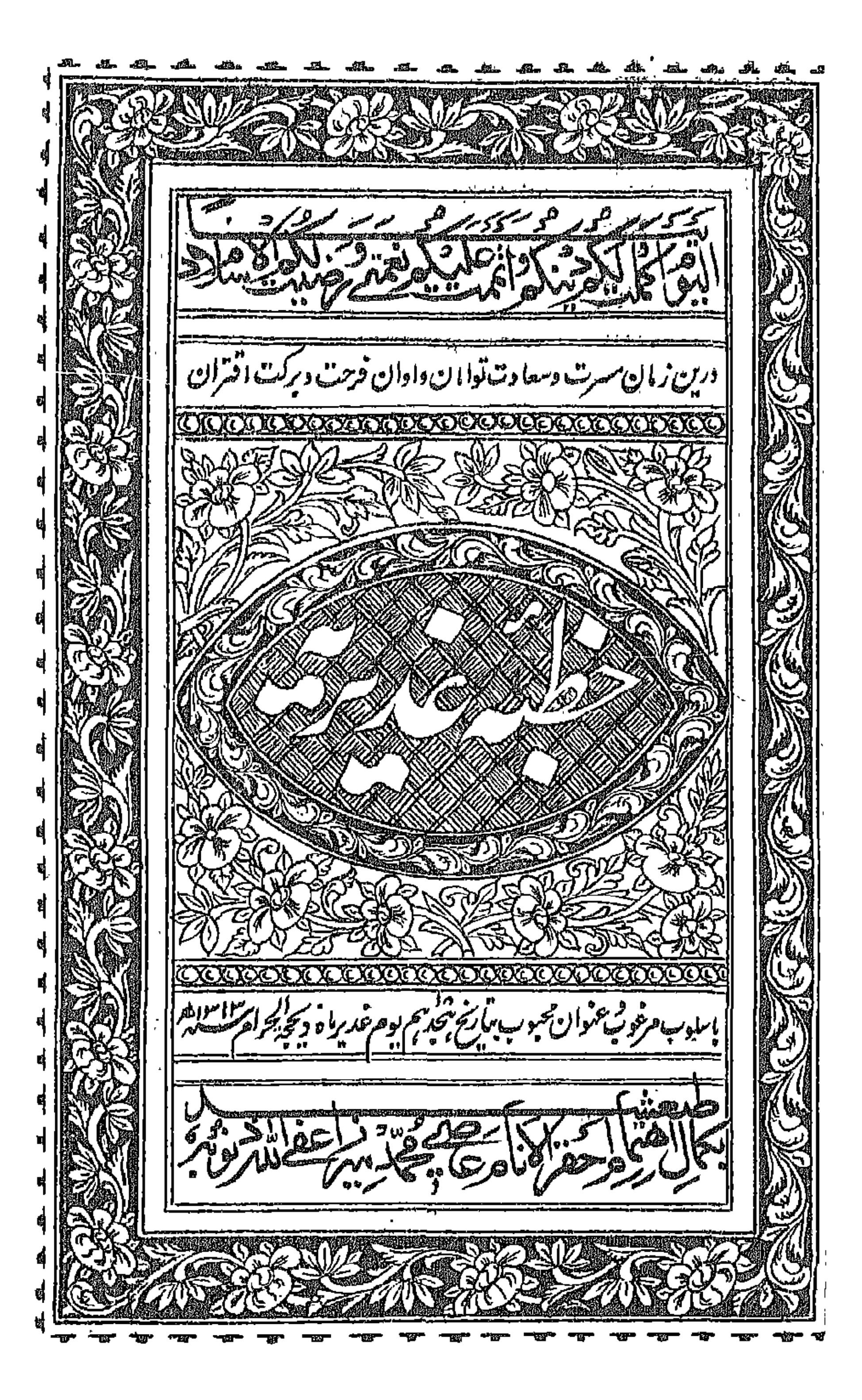
خطبهٔ غدیر

الحمد لله المنت که درین زمان مسعود و اوان محمود حسب الحکم جناب مستطاب
معلی القاب خداوند نعمت اعلیحضرت امین الحرم نصیر الملة والدین
معین العلماء والمؤمنین ملک الشعراء امیر الدوله سعید الملک دی انریبل
سر راجه محمد امیر حسن خان صاحب خان بهادر ممتاز جنگ کے سی
آئی ای ایف سی یو زائر مشاهد متبرکه مقدسه حضرات ائمه طاهرین
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین والی ریاست عالیه محمود آباد و متعلقه وغیره
دام اقبالهم العالی

بتصحیح تمام و تنقیح مالا کلام عالیجناب ملکی آداب عمدة العلماء الاعلام
و زبدة الفضلاء العظام مولانا و مقتدانا المولوی میرزا رضا علی صاحب قبله
مجتهد العصر والزمان دامت برکاتهم و زادت افاداتهم

بحسن اهتمام اقل الانام محمد میرزا کاتب این خطبه بتاریخ هجدهم ۱۸
شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۳۳۰ هجری که عین یوم الغدیر است

طبع شد


الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا
درین زمان مسرت و سعادت توامان و اوان فرحت و برکت اقتران
خطبۂ غدیریہ
باسلوب مرغوب بعنوان محبوب بتاریخ هیجدهم یوم غدیر ماه ذی الحجة الحرام سنه ۱۳۰۱ه
طبع شد
بکمال اهتمام و احقر الانام عاصی محمد میرزا عفی الله ذنوبه

بسم الله الرحمن الرحيم

نخست ابتدا کرد سالار دین ... بنام خدای جهان آفرین

وصلّى الله على خير خلقه محمّد وآله أجمعين الحمد لله الذي علا في توحّده ودنا في تفرّده

ستایش سزا خدایی را که ... بیکتایی خود گرفته علو ... تفرد بود خاصه آن غفور ... بهر چیز نزدیک از جمله دور

وجلّ في سلطانه ... وعظم في أركانه ... وأحاط بكلّ شيء علماً ... وقهر جميع الخلق بقدرته

جلیل است در حکم و فرمان خویش ... عظیم است در ذات و ارکان خویش ... برون نیست چیزی ز دانائیش ... زبون جمله خلق از توانائیش

مجيد الأزل ... حميد الأبد ... بادئ السموات ... وداحي المدحوّات

مجید که زائل نشد هیچگاه ... حمید که هرگز نگردد تباه ... فرازنده آسمانها پاک ... همان گستراننده سطح خاک

وجبّار السموات ... قدّوس سبّوح ... ربّ الملائكة ... والروح

سموات مجبور فرمان او ... چو گویند غلطان سبحگان او ... الهی که قدوس سبوح او ... خدا ملک خالق روح او

متفضّل على ... جميع من براه ... متطوّل على ... من أدناه

بهر کس که او در وجود ... بود با همه فضل احسان و جود ... بر آنانکه باشند نزدیکتر ... نهد بیشتر منتان داوگر

يلحظ كلّ عين ... والعيون لا تراه ... كريم ... حليم ذو أناة

نباشد از وی هیچ چیزی نهان / نه بر هیچ چیزی شود او عیان / کریم و حلیمست و پوزش پذیر / کند در جزای گنه کار دیر

وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَتُهُ وَمَنَّ عَلَيْهِمْ بِنِعْمَتِهِ لَا يُعَجِّلُ بِانْتِقَامِهِ وَلَا يُبَادِرُهُمْ بِمَا اسْتَحَقُّوا مِنْ عَذَابِهِ

رسیده بهر شی بسی رحمتش / بود بر همه منت نعمتش / بود هر که زو مستحق عذاب / نه در انتقامش بود زو شتاب

قَدْ فَهِمَ السَّرَائِرَ وَعَلِمَ الضَّمَائِرَ وَلَمْ تَخْفَ عَلَيْهِ الْمَكْنُونَاتُ وَلَا اشْتَبَهَتْ عَلَيْهِ الْخَفِيَّاتُ

بتحقیق باشد علیم و خبیر / ز اسرار دلها ز ما فی الضمیر / بود راز پوشیده نزدش عیان / اگرچه بود مشتبه هر نهان

لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ وَالْغَلَبَةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَالْقُوَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَالْقُدْرَةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

بهر چیز دانش سمیع و بصیر / محیط است غالب قوی قدیر

لَا مِثْلُهُ شَيْءٌ وَهُوَ مُنْشِئُ الشَّيْءِ حِينَ لَا شَيْءَ

نماند با وی هیچ شی در نظام / که مخلوق اوید اشیا تمام / کزین پیشتر هیچ شیئی نبود / از و یافت هر شی که بینی وجود

دَائِمٌ قَائِمٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

بود دائم و قایم و بدل گر / نباشد بجز او خدای دگر / عزیز و حکیمست رب عفو / دگر نیست معبود برحق جز او

جَلَّ عَنْ أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَنْظَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

منزه ز ادراک و انظار ما / وز و نیست پوشیده ابصار ما / بود صاحب لطف رب بصیر / بهر چیز دانا ز هر شی خبیر

لَا يَلْحَقُ أَحَدٌ وَصْفَهُ عَنْ مُعَايَنَةٍ وَلَا يَجِدُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ مِنْ سِرٍّ وَعَلَانِيَةٍ إِلَّا بِمَا دَلَّ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَفْسِهِ

نه کس را رسد وصف سیمای او / نه کس یافت پنهان و پیدای او / مگر آن صفتها که پروردگار / ستوده بآن خویش را آشکار

وَأَشْهَدُ بِأَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي مَلَأَ الدَّهْرَ قُدْسُهُ

توان یافت در آن صفتها و / جز آن وصف دیگر نباشد / گواهی دهم اوست رب جهان / که پر گشته از پاکی او جهان

وَالَّذِي يَغْشَى الْأَبَدَ نُورُهُ وَالَّذِي يُنْفِذُ أَمْرَهُ بِلَا مُشَاوَرَةِ مُشِيرٍ

خدا منزه ز چون و چرا | که نور حق بود را گرفته فرا | کند آنچه خواهد خدا جهان را | نخواهد مشیری در اجرای آن

وَلَا مَعَهُ شَيْءٌ اَشْرَكَ فِي تَقْدِيرِهِ وَلَا تَفَاوُتَ فِي تَدْبِيرِ صُدُورِ مَا اَبْدَعَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ

نه محتاج هم کار تقدیر او | نباشد تفاوت بتدبیر او | نمود آنچه ابداع آن و اجلال | نبودش نمونه نبودش مثال

وَخَلَقَ مَا خَلَقَ بِلَا مَعُونَةٍ مِنْ اَحَدٍ وَلَا تَكَلُّفٍ وَلَا احْتِيَالٍ

ز خلقی که فرمود الله صمد | نه یار از کسی خواست و نه مدد | نه آن آفرینش برو بد گران | نه در کار بد حیله جو در آن

اَنْشَاَهَا فَكَانَتْ وَبَرَاَهَا فَبَانَتْ فَهُوَ اللهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْمُتْقِنُ الصَّنْعَةِ الْحَسَنُ الصَّنِيعَةِ

همان لحظه موجود شد آنچه خواست | پدید آمد آن دم که او کرد راست | جز او صانعی نیست با انتظام | که زیبا و نیکوست صنعش تمام

وَالْعَدْلُ الَّذِي لَا يَجُورُ وَالْاَكْرَمُ الَّذِي تَرْجِعُ اِلَيْهِ الْاُمُورُ

بود عادل و اکرم لا یجور | که باشد او بازگشت امور

وَاَشْهَدُ اَنَّهُ الَّذِي تَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِهِ وَخَضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِهَيْبَتِهِ

شهادت دهم آنکه هست او صمد | یقین آن که در کار هر چیز کند | تواضع ز خشیت بر قدرتش | همه در خضوع اند از هیبتش

مَالِكُ الْاَمْلَاكِ | وَمُفَلِّكُ الْاَفْلَاكِ

بود مالک ملکها ذات او | فلکها یکی از صنایع او

الاملاك

مُسَخِّرُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ كُلٌّ يَجْرِي لِاَجَلٍ مُسَمًّى يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ

مسخر کنش مهر و آفتاب | بدانسان که فرموده و در شتاب | شب و روز را حکم آن بی نیاز | کند گاه کوتاه گاهی دراز

قَاصِمُ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَمُهْلِكُ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ ضِدٌّ وَلَا نِدٌّ

شکسته است هر سرکش گردن از او | تبه حال هر دیو و سر از او | نه هیچیم او کس همسر از او | که ضدش بود یا هم آواز او

اَحَدٌ صَمَدٌ | لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ | وَلَمْ يَكُنْ لَهُ | كُفُوًا اَحَدٌ

یگانه هست او بی‌نیاز است او	نه خود زاده از کس نه کس زو	نبود و نباشد کسی او را همال	منزه ز همتاست آن ذو الجلال
إلٰهٌ واحِدٌ	وَرَبٌّ ماجِدٌ	يَشاءُ	فَيُمضي
خدا است یکتا و رب مجید	در افعال حکم و صنایع وحید	چنان خواهش آید بیاید وجود	که گوئی از آن پیش موجود بود
	وَيُريدُ فَيَقضي	وَيَعلَمُ فَيُحصي	
اراده کند تا حکیم قدیر	همانا شود کار صنعش پذیر	بود آنچه در علم آن ذو الجلال	کند در شمار احصائش کمال
وَيُميتُ وَيُحيي	وَيُفقِرُ وَيُغني	وَيُضحِكُ وَيُبكي	وَيُدني وَيُقصي
بمیراند او زنده گرداند او	و بد فقر و دارنده گرداند او	بخنداند او هم بگریاند او	به پیش آرد او دور گرداند او
وَيَمنَعُ وَيُعطي لَهُ المُلكُ وَلَهُ الحَمدُ بِيَدِهِ الخَيرُ وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَديرٌ			
کند از پراندیش منع عطا	ببخشد کسی را که داند روا	بود ملک او حمد در خورد او	بدستش بود خیر و قدرت از او
وَيُولِجُ اللَّيلَ في النَّهارِ وَيُولِجُ النَّهارَ في اللَّيلِ هُوَ العَزيزُ الغَفّارُ مُجيبُ الدُّعاءِ			
در آرد بقدرت بجدی تمام	گهی روز در شب گهی شب بروز	عزیز است و آمرزشش پیشه او	بر آرنده حاجت بندگان
جَزيلُ العَطاءِ مُحصي الأنفاسِ وَرَبُّ الجِنَّةِ وَالنّاسِ لا يُشكِلُ عَلَيهِ شَيءٌ			
جزیل است و افزون عطایای او	نفوس خلائق در احصای او	بود خالق انس و جن و پری	نه مشکل بر او هیچ و دشواری
وَلا يُضجِرُهُ صُراخُ المُستَصرِخينَ وَلا يُبرِمُهُ إلحاحُ المُلِحّينَ العاصِمُ لِلصّالِحينَ المُوَفِّقُ لِلمُفلِحينَ			
نه بر وی گران آه نالندگان	نه تنگ آید از عجز خواهندگان	نگهبان صالح ز هر بد روا	به مفلح رساننده مدعا
وَمَولَى العالَمينَ الَّذي استَحَقَّ مِن كُلِّ خَلقٍ أن يَشكُرَهُ وَيَحمَدَهُ			
خداوند مولای اهل جهان	خدائی که باشد سزاوار آن	که بر حمد و شکرش زبان انام	بگردد به هر حال و در هر مقام
عَلَى السَّرّاءِ وَالضَّرّاءِ وَالشِّدَّةِ وَالرَّخاءِ وَأُومِنُ بِهِ			

چه در ناز و نعمت چه در ابتلا | چه هنگام شدت چه وقت رخا | من آورده‌ام ایمان بآن دگر | بآنکه او داد از ایشان خبر

وَبِملائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ أَسْمَعُ أَمْرَهُ وَأُطِيعُ

ملائک که هستند خاصان او | دگر جمله کتب و رسولان او | از و بشنوم امر و فرمان برم | طریق اطاعت بسر بسپرم

وَأُبادِرُ إِلى كُلِّ ما يَرْضاهُ فَأَسْتَسْلِمُ لِقَضائِهِ رَغْبَةً فِي طاعَتِهِ وَخَوْفاً مِنْ عُقُوبَتِهِ

نمایم بحکمش سر و جان فدا | بهر آنچه مرضیش آرم بجا | رضا بر قضایش نهم هم بجا | ز رغبت بطاعت ز بیم عقاب

لأَنَّهُ اللهُ الَّذِي لا يُؤْمَنُ مَكْرُهُ وَلا يُخافُ جَوْرُهُ

ازانرو که هست او خدای جهان | که از مکر او کس نیابد امان | نه بیم هست از جور و بیداد او | که جز عدل و انصاف ناید ازو

أُقِرُّ لَهُ عَلى نَفْسِي بِالْعُبُودِيَّةِ وَأَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ

مقرم که او را یکی بنده‌ام | بفرمان و حکمش سر افکنده‌ام | گواهی دهم بر خدائی او | بر احسان و پروردگاری او

وَأُؤَدِّي ما أُوحِيَ إِلَيَّ حَذَراً مِنْ أَنْ لا أَفْعَلَ فَتَحِلَّ مِنْهُ قارِعَةٌ لا يَدْفَعُها عَنِّي أَحَدٌ

کنم آنچه او وحی سازم ادا | که ترسم ازان گر نیارم بجا | فرو گیردم قهر او آنچنان | که هرگز نیابد کس دفع آن

وَإِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ لأَنَّهُ قَدْ أَعْلَمَنِي

بود گرچه آنکس بسی چاره‌گر | نبخشد بمن چاره او اثر | نباشد خدا جز آن او دگر | مرا کرد آگاه داور ازین

أَنِّي إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيَّ فَما بَلَّغْتُ رِسالَتَهُ وَقَدْ ضَمِنَ لِي تَبارَكَ وَتَعالَى الْعِصْمَةَ

که این حکم او گر نسازم ادا | نیاورده باشم رسالت بجا | بتبلیغ آن خالق داورا | شد از شر حساد ضامن مرا

وَهُوَ اللهُ الْكافِي الْكَرِيمُ فَأَوْحى إِلَيَّ | بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

ندارم کنون باک از هیچگیر | که حفظ خدا کرد هستم بس | نمایم کنون وحی او را بیان | نخست آورم نام او بر زبان

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

چنین وحی کرد آن که قدیر | به من که رسول بشیر نذیر | بابت رسان آنچه از رب تو | شد از بهر تبلیغ نازل به تو

وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ

که این حکم را گر نسازی ادا | نیاورده ای بار رسالت بجا | میندیش از کس که دارد نگاه | خدایت ز شر کسان در پناه

مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا قَصَّرْتُ فِي تَبْلِيغِ مَا أَنْزَلَهُ إِلَيَّ وَأَنَا مُبَيِّنٌ لَكُمْ سَبَبَ هٰذِهِ الْآيَةِ

بدانید ای معشر مسلمین | به من آنچه فرموده حق مبین | نگشتم مقصر ز تبلیغ آن | کنم باعث آیه را هم بیان

إِنَّ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَبَطَ إِلَيَّ مَرَّاتٍ ثَلَاثًا يَأْمُرُنِي مِنْ عِنْدِ رَبِّي

بدانید کز نزد رب جلیل | بیامد سه نوبت بر من جبرئیل | به هر بار فرمان پروردگار | بدینگونه بر من شود آشکار

أَنْ أَقُومَ فِي هٰذَا الْمَشْهَدِ فَأُعْلِمَ كُلَّ أَبْيَضَ وَأَسْوَدَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ

که ای قوم من در میان شما | بایستم بدینسان بحکم خدا | برادرست چه ابیض چه اسود تمام | نمایم خلیفه وصی و امام

أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي الَّذِي مَحَلُّهُ مِنِّي مَحَلُّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى

علی را که هست او برادر مرا | پس از من شما را بود رهنما | که دارم من او را بسی محترم | که هارون بد از بهر موسی ز پیش

إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ

مگر آنکه نبود پس از من نبی | و گر آنچه باید بود با علی | شما را هست او رهبر و مقتدا | ز بعد خدا و رسول خدا

وَقَدْ أَنْزَلَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيَّ بِذٰلِكَ آيَةً مِنْ كِتَابِهِ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ

که در شان او گفته حق در کتاب | چنین کرده با اهل امت خطاب | که نیست جز او نباشد دگر | که باشد ولی شما منحصر

وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

همین در خدا و رسول خدا | ور آن صاحبان یقین بدا | که بهر خدا در رکوع صلوة | نماید ایتا بسائل زکوة

وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَهُوَ رَاكِعٌ يُرِيدُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ حَالٍ فَسَأَلْتُ جَبْرَئِيلَ أَنْ يَسْتَعْفِيَ

علی در رکوع صلاة این عطا نموده است بهر رضای خدا
بگفتم بجبریل من پاک صاف که خواهم این امر باشم معاف

عن تبليغ ذلك إليكم أيها الناس لعلمي بقلة المتقين وكثرة المنافقين وادغال اللا

از آن رو که من علم دارم برین که در قول من عیب جویان بسیر
کم اند و منافق بود بیشتر دغا پیشه و مفسد کینه ور

وختل المستهزئين بالإسلام

نمایند تمسخر از اهل ایمان برای دغا دادن دیگران
که بر قول ایشان کنند اعتماد بورزند زان اعتماد و انقیاد

الذين وصفهم الله في كتابه بأنهم يقولون بألسنتهم ما ليس في قلوبهم

که از حال ایشان حکیم علیم خبر میدهد در کتاب کریم
که آنانکه دارند در روز با ز چیزیکه در دل ندارند ازان

ويحسبونه هيناً وهو عند الله عظيم وكثرة أذاهم لي حتى سموني أذناً

شمارند ز وجود این شیوه را بسی سهل و آسان نزد خدا
بود آن گناهی بغایت کلان که دانند وقت مکافات آن

رسانند اذیت بمن بیشمار نه یکبار گر بشمرم چند بار
بجا رسانند از رشک کار که کردند نامم اذن آشکار

وزعموا أني كذلك لكثرة ملازمته إياي

نمودند در حق من این گمان که من میکنم گفته دیگران
سبب آنکه با من بهر عصر من شب و روز بود و چون پیرهن

وإقبالي عليه حتى أنزل الله عز وجل في ذلك

مرا هم باو بود مهر تمام که بحکم حق بر سید شب گاه
باو بشنیدم هر کلام از آنهم اذن قوم کردند نام

که یعنی بفرمان و میرم بمن هر چه گوید بیان میکنم
ز بس یافت این گفتگو اشتهار فرستاد آیت خداوندگار

ومنهم الذين يؤذون النبي ويقولون هو أذن

که هستند چندی ز اهل حسد کز ایشان نبی را اذیت رسد
ورا بس بخوانند او را اذن بگویند از روی ظلم این سخن

قل أذن خير لكم

ويحسبونه

بگوای پیمبر بآن مؤمنان | که هستم اذن من بآن امتنان

اذن بودن من برای شما | بود خیر بهر و سرای شما
که بینی بود خلوتم با علی | بحکم علیم خفی و جلی

بیاموزم او را از احکام دین | بمن آنچه آموخت جان آفرین
شما گر بگیرید از وی فرا | بیابید خوبی بهر دو سرا

وَلَوْ شِئْتُ اَنْ اُسَمِّیَ بِاَسْمَائِهِمْ لَسَمَّیْتُ وَاَنْ اُوْمِیَ اِلَیْهِمْ بِاَعْیَانِهِمْ لَاَوْمَاْتُ

اگر خواهم افشای آن موذیان | برم نام یک یک کنون بر زبان
دگر خواهم ایما سوی شان کنم | بیان همه زرد روشان کنم

وَاَنْ اَدُلَّ عَلَیْهِمْ لَدَلَلْتُ وَلٰکِنِّیْ وَاللّٰهِ فِیْ اُمُوْرِهِمْ قَدْ تَکَرَّمْتُ

دگر آنکه خواهم کنم بیگمان | شما را دلالت بآن موذیان
ولیکن بحق خدای جهان | کنم اکرام میدارم آن را نهان

وَکُلُّ ذٰلِکَ لَا یَرْضَی اللّٰهُ مِنِّیْ اِلَّا اَنْ اُبَلِّغَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَیَّ

بهر حال ناچار گردد ز من | جهان آفریننده ذو المنن
کنم تا بلیغ آنچه آن عجاب | که فرموده در حق بو تراب

ثُمَّ تَلَا عَلَیْهِ السَّلَامُ یَا اَیُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ فِیْ عَلِیٍّ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ

بگفت این بس آنگاه آن پیرا | که فرموده خلاق ارض و سما
بیان علی از کمال کرم | که ای عبد مرسل بسوی امم

بامت رسان آنچه رب ودود | برای علی بر تو نازل نمود
نیاری بجا گر تو این حکم را | نیاورده بار رسالت بجا

وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ

چه اندیشه زین بدسگالان ترا | که رب تو باشد نگهبان ترا
بدانید ای معشر مسلمین | که پروردگار جهان آفرین

اِنَّ اللّٰهَ قَدْ نَصَبَ لَکُمْ وَلِیًّا وَاِمَامًا مُفْتَرَضًا طَاعَتُهٗ

پس از من برین آفرینش تمام | علی را نموده امیر و امام
بر اهل زمین طاعتش آشکار | نموده است فرض آن کرم کردگار

عَلَی الْمُهَاجِرِیْنَ وَالْاَنْصَارِ وَعَلَی التَّابِعِیْنَ اِحْسَانًا وَعَلَی الْبَادِیْ وَالْحَاضِرِ وَالْاَعْجَمِیْ
وَالْعَرَبِیِّ وَالْحُرِّ وَالْمَمْلُوْکِ وَالصَّغِیْرِ وَالْکَبِیْرِ وَعَلَی الْاَبْیَضِ وَالْاَسْوَدِ وَعَلٰی کُلِّ مُوَحِّدٍ

چه بر اهل هجرت چه بر ناصران | چه بر بالغ او چه بر نابالغان
بهر غائب و حاضر اهل دین | بر اعجام و اعراب روی زمین

چه بر خواجگان چه بر بندگان | چه بر اهل عالم چه خورد و کلان
بهر ابیض و اسود از عباد | بهر کس که حق را کند انقیاد

مَاضٍ حُكْمُهُ جَائِزٌ قَوْلُهُ نَافِذٌ أَمْرُهُ مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ وَمَنْ صَدَّقَهُ

فَقَدْ غَفَرَ اللهُ لَهُ وَلِمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَأَطَاعَ لَهُ

روان کرده فرمان او بر همه | بدانسان که حکم شبان بر رمه
بود نافذ امر حق است چنان | که بر مو بمو بدن حکم جان

شود مورد لعنت کردگار | کسی کو خلافش کند اختیار
بر آن بنده رحمت فرستد خدا | که تبعیت او نماید بجای

کند آنکه تصدیق من عام وی | اطاعت نماید بصدق و یقین
بتحقیق پروردگار علیم | بیامرزد او را بلطف عمیم

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ آخِرُ مَقَامٍ أَقُومُهُ فِي هٰذَا الْمَشْهَدِ فَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَانْقَادُوا

بدانید ای معشر مسلمین | که هست این ستادنگه آخرین
که استاده ام من بحکم اله | در اینجا و گیرم شما را گواه

لِأَمْرِ رَبِّكُمْ فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ وَلِيُّكُمْ وَإِلٰهُكُمْ ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُكُمْ مُحَمَّدٌ

وَلِيُّكُمُ الْقَائِمُ الْمُخَاطِبُ لَكُمْ

کنون حکم حق را ز من بشنوید | اطاعت کنید آن بگروید
بود اول ولی بکار شما | خدای شما کردگار شما

وزان پس محمد که [illegible] او ستاد | که استاده با قوم در گفتگو
بود صاحب اختیار همه | که باید از و نظم کار همه

ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَلِيُّكُمْ وَإِمَامُكُمْ بِأَمْرِ اللهِ رَبِّكُمْ

پس از من بتحقیق صدق و یقین | علی باشد ای معشر مسلمین
امام شما رهنمای شما | بفرمان حکم خدای شما

ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وُلْدِهِ

پس از وی بحکم خدای صمد | امامت ز ذریت من بود
که باشند از پشت پاک علی | هر آن جانشین شما را ولی

إِلَىٰ يَوْمِ تَلْقَوْنَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولَهُ لَا حَلَالَ إِلَّا مَا أَحَلَّهُ اللهُ

براست شوند از نبی هم امام | ز زامر و زنار و ز حشر و قیام
حلالی نباشد بعالم جز آن | که کرده حلالش خدای جهان

وَلَا حَرَامَ إِلَّا مَا حَرَّمَهُ اللهُ عَرَّفَنِي الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَأَنَا أَفْضَيْتُ بِمَا عَلَّمَنِي رَبِّي
مِنْ كِتَابِهِ وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ إِلَيْهِ

حرامی جز آنکه کرده او حرام | من از قرآن معجز نظام
اگر گفتم بوحی الهی فرا | رساندم باو پس بحکم خدا

مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصَاهُ اللهُ فِيَّ وَكُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ
فِي إِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَمَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِيًّا

بدانید ای معشر مسلمین | که پروردگار جهان آفرین
بمن آنچه آموخته از کرم | علی را بحکم وی آموختم
بدانید این را همه قوم نیز | نماند است از علم من هیچ چیز
مگر آنکه این علم مرتضا | بتحقیق آنرا گرفته فرا

وَهُوَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللهُ فِي سُورَةِ يٰسٓ مَعَاشِرَ النَّاسِ لَا تَضِلُّوا عَنْهُ وَلَا تَنْفِرُوا
مِنْهُ وَلَا تَسْتَنْكِفُوا مِنْ وَلَايَتِهِ فَهُوَ الَّذِي يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ

وگر او بود آن امام مبین | که گفته بیاسین جهان آفرین
بسیجید وایها الناس رو | گریزان مباشید سر کز او
رسالاریش سرکشی زینهار | مورزید آنرا اندانید عار
که او آنکس است ای عباد خدا | که باشد شما را بحق رهنما

وَيَعْمَلُ بِهِ وَيُزْهِقُ الْبَاطِلَ وَيَنْهَىٰ عَنْهُ

نماید بحق او عمل بیگمان | ز باطل کند پاک این جهان
شمارا ازو باز دارد همی | بود حکم او بر حق و بر یقین

وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ ثُمَّ إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ

ندارد در امر خدا جهان | علی هیچ باک از ملامت گران
نخست آنکه او با خدا و نبی | بیاورد ایمان علی [illegible]

وَالَّذِي فَدَىٰ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِنَفْسِهِ وَالَّذِي كَانَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

شب هجرت از غایت اهتدا | فدا کرد جان بر رسول خدا
علی آنکس است ای عباد خدا | که بد با رسول خدا از ابتدا

ولا احد يعبد الله مع رسول الله من الرجال غيره معاشر الناس فضلوه فقد فضله الله

ز مردان نبد با نبی ای	پرستنده حق کسی جز علی	همه برتری دانید او را ز خویش	که او را خدا کرده از جمله بیش

واقبلوه فقد نصبه الله معشر الناس انه امام

قبولش نمائید ای پیروان	که منصوب کردش خدای جهان	بدانید ای معشر مردمان	که هست او امام مبین بیگمان

وان لا يتوب الله على احد انكر ولايته ولن يغفر له حتما على الله ان يفعل

ذلك بمن خالف امره وان يعذبه عذابا نكرا

کسی کو کند زین امامت عدول	نسازد خدا توبه او قبول	نبخشد از او هیچ این گناه	که بر خویشتن حتم کرده اله
که هرکس چنین باشد از بندگان	دهد حق مکافات او را چنان	کند بس عذابش بزجر تمام	موبد بود آن عذاب مدام

فاحذروا ان تخالفوه فتصلوا نارا

نمائید پس از خلافش حذر	که گردید گر در خلافش مگر	ز آتش بسوزید تان همه وار	چنان آتش تیز لیل و نهار

وقودها الناس والحجارة اعدت للكافرين ايها الناس بي والله

که باشد ز ناس و حجر اشتعال	بود بهر کفار خسران مآل	بدانید ای قوم الله که من	بفرمان آن قادر ذو المنن

بشر الاولون من النبيين والمرسلين والحجة على جميع المخلوقين من اهل السموات والارضين

نخستین بشیرم ز پیغمبران	مرا کرده حجت خدای جهان	برین خلق خود کلهم اجمعین	چه اهل سما و چه اهل زمین

فمن شك في ذلك فهو كافر كفر الجاهلية الاولى ومن شك في شيء من قولي هذا

درین وصف من هر که شک آورد	یقین کافر جاهلیت بود	وگر آنکه او در یکی قول شک	که گویم امروز من یک بیک

فقد شك في الكل منه والشاك في ذلك فله النار

شک ور در آرند تا اختتام	چنین تا کسی در رسالت تمام	کسی کو شک آرد رسالت کند	بتحقیق ز اهل جحیم بود

بدانید ای معشر مردمان
که هستید والام مبین بیگمان

معاشر الناس حبانا الله تعالى بهذه الفضيلة منّاً منه عليّ واحساناً منه اليّ

بدانید ای معشر مردمان — که بهر من خداوند بنهفت آن
تحیت فرستاد و منّی درود — ازان فضل احسان که بر من نمود

ولا اله الا هو له الحمد منّي ابد الآبدين ودهر الداهرين على كل حال

بجز ذات او هو او دادگر — خدائی نبوده نباشد دگر
ز من حمد بادا بر او ذوالعلا — بهر وقت و جا و بهر کل حال

معاشر الناس فضّلوا علياً فانه افضل الناس بعدي من ذكر و انثى

ز من گر که این سخن بشنوید — علی را بعلو و تفضیل سید
که او را است احمد بعد من — نمود است فضل ز هر مرد و زن

بنا انزل الله الرزق وبقي الخلق ملعون ملعون مغضوب مغضوب من ردّ قولي هذا

بدانید باشد سبب و آنها — ز حق بهر رزق و بقای شما
بتاکید لعنت و غضب ملعون بود — هر آنکس که این قول من رد کند

وان لم يوافقه الا ان جبرئيل خبّرني عن الله تعالى بذلك

بتحقیق از این حکم نکوی بسر — نباشید دوران خواهش بگر
نواید که آیا که روح الامین — پیام رساننده از حق شنید

ويقول من عادى علياً ولم يتولّه فعليه لعنتي وغضبي فلتنظر نفس ما قدمت لغد

که هر کس عداوت کند با علی — ولایتش نورزد بتیره دلی
کند من ولعنت قهر و خشم — ز فردا خود ببین پیش چشم

واتقوا الله ان تخالفوه فتزلّ قدم بعد ثبوتها

نمایید پرهیز سوی اله — بپرهیز از عناد و خلافش پناه
مسازید لغزان ز بغض و حسد — پس از استوار قدمهای خود

ان الله خبير بما تعملون معاشر الناس انه جنب الله

که آگه بود کردگار شما — ز پنهان و از آشکار شما
بدانید ای صاحبان خرد — که جنب الله از وعیبار بود

في كتابه يا حسرتا على ما فرطت في جنب الله

که در شأن او گفته حق در کتاب — در احوال کفار روز حساب
که گویند در حق جنب اله — نمودیم تقصیر واحسرتاه

با عداوتش آن و او کافر لقب — که کافر بود و دشمنش زو رسا
زهی عز و شان وصی رسول — که اسلام خصمش نباشد قبول

مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَافْهَمُوا آيَاتِهِ وَانْظُرُوا إِلَى مُحْكَمَاتِهِ وَلَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ

تدبر نمائید ای مردمان — بقرآن و فهمید آیات آن
نظر بر بدارید از محکمات — نگردید پیرو متشابهات

فَوَاللهِ لَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ زَوَاجِرَهُ وَلَا يُوضِحَ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا آخِذٌ بِيَدِهِ
وَمُصْعِدُهُ إِلَيَّ وَشَائِلٌ بِعَضُدِهِ

بحق خدای علیم قدیر — چه از اهل بیت چه پیر
نسازد برای شما کس بیان — ز احکام قرآن و تفسیر آن
جز این مرد دانا دل حق پذیر — که من بازوی او گرفته بدست
بحکم خدا اینچنین هم بلند — خبر میدهم تان ز من ارجمند

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّي وَمُوَالَاتُهُ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَهَا عَلَيَّ

ولی

که من هر کسی را که باشم نبی — ولیش بود هم این علی
که هست این عم هم برادر مرا — وصی است او بحکم خدا
موالات او بر شما هست از آن — بدانید از حکم حق بیگمان
که این حکم روح الامین جبرئیل — رسانده بمن از خدای جلیل

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا وَالطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي هُمُ الثِّقْلُ الْأَصْغَرُ

بدانید ای شیعیان انجمن — که این دو پاکان اولاد من
بحکم خداوند بس ارجمند — بر اهل جهان ثقل اصغر بوند

وَالْقُرْآنُ هُوَ الثِّقْلُ الْأَكْبَرُ فَكُلُّ وَاحِدٍ مُنْبِئٌ عَنْ صَاحِبِهِ وَمُوَافِقٌ لَهُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ

کتاب خدا ثقل اکبر بود — ز هر یک خبر دیگری می دهد
که باشند هر دو موافق بهم — بگردید از یاران صادق هم
نگردند این هر دو از هم جدا — بود تا سپهر و زمین را بقا
بمحشر رسانند من با نشان — لب حوض کوثر خدای جهان

أُمَنَاءُ اللهِ فِي خَلْقِهِ وَحُكَمَاؤُهُ فِي أَرْضِهِ أَلَا وَقَدْ أَدَّيْتُ أَلَا وَقَدْ أَسْمَعْتُ أَلَا وَقَدْ أَوْضَحْتُ

امینان و بیدار این طیبین — حکیمان دانا بروی زمین
شنوید که اکنون که من آشکار — نمودم ادا حکم پروردگار
نگردید بیدار یاران من — رساندم بگوش شما این سخن
بپوشید چشم از حق انجمن — که واضح نمودم رسالت امر

ألا وإنّ الله عزّ وجلّ قال وأنا قلت عن الله عزّ وجلّ ألا وإنّه ليس أمير المؤمنين غير أخي
هذا ولا تحلّ إمرة المؤمنين بعدي لأحد غيره

بدانید چیزی که گفتا خدا نباشد امیری من مگر از علی	همین گفت گفتم برای شما بهر کس حلال نیست این و	ز من بشنوید ای صغیر و کبیر که خوانند بر مؤمنانش امیر	که بر مؤمنان کس ولی امیر امیر او ست از حکم رب قدیر

ثم ضرب بيده على عضده فرفعه وكان منذ أول ما صعد رسول الله
وشال عليا حتى صارت رجلاه مع ركبة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم قال معاشر الناس

چو این گفت و از منبر گرفت بدین بار اول که او را نمود	بدو دست بازو و عمش گرفت بمنبر بلند و نجلعش نمود	نمودش بلند آنقدر پیش چنین گفت آنگه رسول	که بر زانوش خورد پای علی بدانید ای معشر مسلمین

هذا علي أخي ووصيي وواعي علمي وخليفتي على أمتي وعلى تفسير كتاب الله
عزّ وجلّ والداعي إليه والعامل بما يرضاه

که هست این عموزاده من علی خلیفه بود از پی رحلتم	برادر مرا جانشین و وصی بتفسیر قرآن و بر امتم	بود مخزن علم من ذات او بخواند شما را براه هدا	فزونست از حد کمالات او نماید عمل بر رضای خدا

والمحارب لأعدائه والموالي على طاعته والناهي عن معصيته خليفة رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم وأمير المؤمنين عليه السلام والإمام الهادي وقاتل
الناكثين والقاسطين والمارقين بأمر الله تعالى

کند جنگ با دشمنان اله بود او بر اصحاب ایمان امیر	بود یار فرمان بران اله امام هدایت کن و دستگیر بفرمان پروردگار جهان	کند از گنه نهی و از کار شر بود قاتل زمره ناکثین بر آرد دمار از تن سرکشان	رسول خدا را خلیفه بود دگر قاسطین و گر مارقین

أقول وما يبدّل القول لديّ بأمر ربّي اللهمّ وال من والاه وعاد من عاداه
والعن من أنكره واغضب على من جحد حقّه

نگویم این سخن حرفی مرا را — نشاید تبدّل بحکم خدا را
برآورد پس گفت آن رهنما — بگویم چنین با همه در جهان

الهی بکن با کسی دوستی — که آنکس کند دوستی با علی
عدو باش با دشمنانش مدام — بکن لعن بر منکرانش مدام

غضب کن بر آن ظالم سخت رو — که گیرد بغصب ز منکر حق او

اللهمّ إنّك أنزلت عليّ أنّ الإمامة لعليّ وليّك عند تبياني ذلك ونصبي إيّاه

تو گفتی بمن ای اله غنی — امامت بود از ولیت علی
ستادم من این حکم کردم بیان — اباش نمودم بر اهل جهان

بما أكملت لعبادك من دينهم وأتممت عليهم نعمتك ورضيت لهم الإسلام ديناً

بآن حکم کردی اکمال دین — هم اتمام نعمت بر اهل زمین
از ایشان شدی راضی ای کردگار — که سازند اسلام دین اختیار

فقلت ومن يبتغ غير الإسلام ديناً فلن يقبل منه

بقرآن بفرمود آنکه چنین — که هر کس از ایشان نماید گزین
بجز دین اسلام دین دگر — نداری قبولش تو ای دادگر

وهو في الآخرة من الخاسرين اللهمّ إنّي أشهدك

بود او بروز جزا رو سیاه — زیانکار و خاسر بجان تباه
الهی ترا شاهد خویشتن — بگیرم که گفتم در این انجمن

أنّي قد بلّغت معاشر الناس إنّما أكمل الله عزّ وجلّ دينكم

که حکمت بامت رساندم تمام — علی را بر ایشان نمودم امام
بدانید ای معشر مسلمین — که حق بر شما کرد اکمال دین

بإمامته فمن لم يأتمّ به وبمن يقوم مقامه

بدانستن این حکم امام — نمودن اطاعت بصدق تمام
هر آنکس که پیچد ز فرمان او — هم از حکم قائم مقامان او

من ولدي من صلبه إلى يوم القيامة

که باشند آن سروران همه زمن — ز صلب علی و ز اولاد من
بود این امامت ایشان مدام — از امروز تا روز حشر و قیام

والمفترین علی الله عز وجل فاولئک حبطت اعمالهم

شود عرض کردگار چو بان — باین سرور طاعت بندگان
بس آنان که بیرون ز حکم سروانند — تباهی در اعمال خود میکنند

وفی النار هم خالدون لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون

بود دوزخ آن سرکشان را مقام — بسوزند در آتش آن مدام
نه تخفیف یابد عذاب الیم — نه مهلت دهند تا خدای کریم

معاشر الناس هذا علی انصرکم واحفظوه

بدانید آن کز شما این علی — مرا بیشتر کرده نصرت گری
بود نزد من بیکم و کاستی — فزون از همه حق او راستی

واقربکم الیّ واعزکم الیّ والله عز وجل وانا عنه راضیان

همین که شما اقرب خویشتر — بود عزتش از همه بیشتر
من و کردگار علیم کریم — بدانید که باید از و راضیم

ما نزلت آیة رضی الا وعلی فیه وما خاطب الله الذین امنوا الا بدا به

نکرده نزول آیتی از رضا — که داخل نبوده درآن مرتضا
نفرموده حق مومنان را خطاب — مگر بوده اول دران بوتراب

ولا نزلت آیة مدح فی القرآن الا فیه ولا شهد الله بالجنة فی هل اتی علی الانسان الا له

ز آیات مدح از کمال علو — مگر دیده نازل بحق شاه او
شهادت بفردوس و هل اتی — نه حق داده جز در حق این فتی

ولا انزلها فی سواه ولا مدح بها غیره معاشر الناس هو ناصر دین الله

جز او نیست کس در خور این جزا — نه آن مدح باشد بغیرش روا
بدانید ای معشر مسلمین — علی داد نصرت بدین مبین

والمجادل عن رسول الله وهو التقی النقی الهادی المهدی

بیاری رسول خدا و قتال — نمودست با دشمنان جدال
بدانند قدرش چه دشمن چه دوست — تقی و نقی هادی و مهدی اوست

نبیکم خیر نبی ووصیکم خیر وصی وبنوه خیر الاوصیاء

بنی شما اشرف انبیاست — وصی شما افضل اوصیاست
پس از وی علی و نیز ابنای او — به از اوصیایند همتای او

معاشر الناس ذریة کل نبی من صلبه وذریتی من صلب علی

بدانید ای معشر مسلمین — که ذریت هر یک از مرسلین
از او بوده و ذریت من ولی — بتحقیق باشد ز صلب علی

معاشر الناس ان ابلیس اخرج آدم من الجنة بالحسد

بدانید ای اهل هوش و خرد — که ابلیس از فرط رشک و حسد
بمکاری و حیله چندان فزود — که اخراج آدم ز جنت نمود

فلا تحسدوه فتحبط اعمالکم وتزل اقدامکم

مورزید با او حسد هیچگاه — که سازید اعمال خود را تباه
از ایمان که گروید با او به پیش — نمائید لغزان قدمهای خویش

فان آدم علیه السلام اهبط الی الارض بخطیئة واحدة وهو صفوة الله عز وجل

که آدم بآن عزت و فر و شان — که بد صفوت کردگار جهان
بآن یک خطا از بهشت برین — فرستاده گردید سوی زمین

فکیف بکم ومنکم اعداء الله

چگونه رسد پس شما را زیان — که هستید از سائر بندگان
که باشند اعدای پروردگار — هم اندر شما بیحد و بیشمار

الا انه لا یبغض علیا الا شقی ولا یتولی علیا الا تقی ولا یؤمن به الا مخلص مؤمن

بدانید آگاه که بغض علی — نورزد کسی جز شقی دنی
ز مهرش بجز متقی را بهره — نه کس غیر مؤمن بدو گرود

فی علی والله نزلت سورة العصر بسم الله الرحمن الرحیم والعصر الی آخره

قسم میخورم من بحی قدیر — که والعصر آن علیم خبیر
نموده است نازل بشأن علی — پس آن سوره را خواند از ختم

معاشر الناس قد استشهدت الله وبلغتکم رسالتی

بامت چنین گفت پس در پیام — که امتی من حق را گرفتم گواه
که تبلیغ حکمش نمودم تمام — رساندم به سوی شما زو پیام

وما علی الرسول الا البلاغ المبین معاشر الناس اتقوا الله حق تقاته

نباشد کسی را جز این هیچ کار | که بی پرده حکمش کند آشکار
نمائید پرهیز از آن دود و دود | بدانسانکه پرهیز باید نمود

وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مَعَاشِرَ النَّاسِ آمِنُوا

ره زندگی را چنان بسپرید | که از بعد مردن مسلمان بوید
ز بهر خود ای معشر مردمان | بیارید ایمان به قلب و لسان

بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ

بذات خدا و رسول خدا | بنوری که حق از پی اهتدا
فرستاد آن نور را با رسول | نمایید این حکم طوعاً قبول

قَبْلَ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا

از آن پیش کان قادر ذوالجلال | بگرداند از رخ کی چهره و نکال
بسوی عقب حشر بروز جزا | به پشت سرتان رویهای شما

مَعَاشِرَ النَّاسِ النُّورُ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيَّ مَسْلُوكٌ ثُمَّ فِي عَلِيٍّ ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ

بدانید ای معشر مردمان | که پیوسته نور خدای جهان
بذات منستی پس بذات علی | پس از نسل او آنکه باشد ولی

إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللهِ وَبِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنَا

رسد تا بمهدی که قائم بود | بدانگه که او آشکارا شود
بگیرد حق کردگار جهان | وگر حق ما را هم از ظالمان

لِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ جَعَلَنَا حُجَّةً عَلَى الْمُقَصِّرِينَ وَالْمُخَالِفِينَ وَالْخَائِنِينَ وَالْمُعَانِدِينَ

از آنرو که آن قادر ذوالمنن | نمودستمان حجت خویشتن
بر آنانکه باشند کوتاه بین | عناد و خلاف و خیانت گزین

وَالْآثِمِينَ وَالظَّالِمِينَ مِنْ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ مَعَاشِرَ النَّاسِ أُنْذِرُكُمْ

گنه پیشگان و ستم پروران | بود هر که زین سان از اهل جهان
بدانید یاران که من آشکار | شما را بترسانم از کردگار

أَنِّي رَسُولُ اللهِ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِيَ الرُّسُلُ

که هستم رسول خدا بیگمان | ز من پیشتر نیز پیغمبران
بسی آمدند و برفتند باز | بفرمان آن داور بی‌نیاز

أَفَإِنْ مِتُّ أَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ

شوم من بری از شما گر جدا دگر گشته گردم براه خدا شما باز آئید هم اسلام کیش بگردید برپاشنه پای خویش

که یعنی چو آن پس از انبیا نمائید رجعت بکفر و عناد

وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ

کند هر که او اینچنین از حسد نه ذات خدا را ضرر زو رسد بود زو و کان خالق ماسوا دهد شاکران را به نیکی جزا

اَلَا اِنَّ عَلِیًّا هُوَ الْمَوْصُوْفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهٖ

بدانید باید ازین آگهی که موصوف باشد علی ولی بدین وصف یعنی بصبر و شکر که فرزند حق نیست او را کبیر

وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ مَعَاشِرَ النَّاسِ لَا تَمُنُّوا عَلَى اللَّهِ تَعَالَىٰ بِإِسْلَامِكُمْ

پس آنگه وز آل من آن اوصیا که باشد از صلب تن حیدرا مبادا که منت باسلام خویش گذارید بر خالق کم و بیش

فَيَسْخَطَ عَلَيْكُمْ وَيُصِيبَكُمْ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَبِالْمِرْصَادِ

که خشم آورد بر شما آن حکیم نماید عذابی بغایت الیم که هست او براه شما پاسبان نباید گذشتن ز پیشش نهان

مَعَاشِرَ النَّاسِ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أَئِمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ

بدانید ای اهل این انجمن که نزدیک باشد که از بعد من امامان بیایند بر روی کار که دعوت نمایند تان سوی نار

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ

شما را درین نشاه خوار و نژند بروز قیامت نه یاری دهند بدانید هستید آگه ز حق که پروردگار و من از آن بری

وَأَنَا بَرِيئَانِ مِنْهُمْ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُمْ

اناسی بر ایشان و بیزار و دور وز آنکس که باشد مطیعش لعور بدانید ای معشر مردمان برآرید خود را ز خواب گران

وَأَشْيَاعَهُمْ وَأَنْصَارَهُمْ وَأَتْبَاعَهُمْ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ لَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ

که آن ناامامان بدا و شریر بهمراه انصار و اتباع شو بیایند در روز حشر و قیام بزیرین مغاک از دوزخ مقام

که گشتند منصرف ز حکم خدا   بود جایشان بدتر از جابها

الا انهم اصحاب السقیفة فلینظر احدکم فی السقیفة

بدانید ای قوم کان ظالمان   که گشتند موصوف با سروان
بلا شک ز اهل سقیفه بوند   ببینید هر یک چو آنجا بوند

قال فذهب علی الناس الا شرذمة منهم امر السقیفة

چنین گفت راوی که آن مقتدا   چو فرمود جمله از و از قضا
همانروز از کار بی قاعده   بشد در سقیفه بنی ساعده

معاشر الناس انی ادعها امامة ووراثة فی عقبی الی یوم القیمة وقد بلغت ما امرت بتبلیغه

بدانید ای مردم حق طلب   که من می سپارم بفرمان رب
پس از خود خلافت این کم   ز نسلم باولاد آن محترم
که باشند هم وارث هم امام   از امروز تا روز حشر و قیام
بتحقیق تبلیغ امر خدا   نمودم شما را شدم رهنما

حجة علی کل حاضر وغائب وعلی کل احد ممن شهد او لم یشهد ولد او لم یولد

که این امر حجت بود بیگمان   چه بر حاضر و چه بر غایبان
بر آنکس که شاهد بد و یا نبود   بود آنکه موجود یا بی وجود

فلیبلغ الحاضر الغائب والوالد الولد الی یوم القیمة

بود هر که حاضر ز من بشنود   رساند بآنکس که غائب بود
پدر با پسر زید با همچنین   رساند این حکم را بعد ازین

وسیجعلونها ملکا واغتصابا الا لعن الله الغاصبین والمغتصبین وعندها سنفرغ

اگر چه بود زود کز بعد من   نماند بیاد کسی این سخن
نمایند غصب خلافت چنان   که دانند ملک خود بیگمان
شوید آگه ای طالبان هدا   که بر غاصبان گروه لعنت خدا
بشان جمله غاصبان عنید   فرستاد آیت خدای مجید

لکم ایها الثقلان فیرسل علیکما شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران معاشر الناس

پس این بیت را خواند آن رازدان   سنفرغ لکم ایها الثقلان
بدانید ای معشر ناس نیز   که نگذاشت پروردگار عزیز

ان الله عز وجل لم یکن یذرکم علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب

شما را بدانسانکه بود و پلید — بد و نیک تا دان بپید و گزید
جدا تا نگرداند آن ذوالجلال — ز ناپاک پاک و حرام از حلال

وما کان الله لیطلعکم علی الغیب

که هر بنده را ز غیب اطلاع — نبخشد حق و نیست این در نزاع
که یعنی به هر یک جهان آفرین — نبخشد جدا علم احکام دین

معاشر الناس انه ما من قریة الا والله مهلکها بتکذیبها

بدانید ای معشر مسلمین — که پروردگار جهان آفرین
نگرداند شهری برابر بجا — نگرداز غضب این آنرا هلاک
اگر گردند با ظالمان سرکشان — نمودند تکذیب پیغمبران

وکذلک یهلک القری وهی ظالمة کما ذکر الله تعالی

ور آینده هم قادر ذوالجلال — کند ظالمان را چنین پایمال
بدانسانکه خود کردگار علیم — نموده بیان در کتاب کریم

وهذا امامکم وولیکم وهو مواعید الله

کنون این پیشوای شماست — امام شما رهنمای شماست
بود او همانکس که رب ودود — بر آن شما وعدها کرده بود

والله یصدق وعده معاشر الناس قد ضل

کنون وعده خویش را راست کرد — بسازد علی آنچه موعود است
بدانید ای معشر مسلمین — که قبل از شما نیز از اولین

قبلکم اکثر الاولین والله قد اهلک الاولین وهو مهلک الآخرین

بگشتند گمراه خلقی کثیر — که اهلاک شان کرد حی قدیر
پس از آخرین هر که گمره شود — بدانسان هلاک و تباهش کند

معاشر الناس ان الله قد امرنی ونهانی وقد امرت علیا ونهیته

بدانید ای معشر مردمان — که تحقیق پروردگار جهان
مرا آگه از امر و نهیش نمود — علی را من آموختم آنچه بود

تعلم الامر والنهی من ربه عز وجل فاسمعوا لامره

پس احکام دین را علی بیگمان — گرفته فرا از خدای جهان
شما پس سخن از علی بشنوید — با امر و نهیش اطاعت کنید

تسلموا واطیعوا تهتدوا وانتهوا الی نهیه ترشدوا

که بودن بامرش هدایت بود | گذشتن ز نهیش رشادت بود

وصیروا الی مراده ولا تتفرق بکم السبل عن سبیله

که آید پراگندگیها به پیش | گزینند رهی دیگری بهر خویش

تمامی باید از پی علی راه رو | بغیر از علی با کسی نگروید

معاشر الناس انا صراط الله المستقیم الذی امرکم باتباعه ثم علی من بعدی

بهم ایها الناس آن مستقیم | صراطی که پروردگار علیم

به تبعیت آن شده رهنما | بود از پی من علی پیشوا

ثم ولدی من صلبه ائمة یهدون بالحق وبه یعدلون

چنین از پی او همه چند تن | که از صلب او بید اولاد من

بتحقیق باشند امامان دین | بحق رهنما و عدالت گزین

ثم قرأ صلی الله علیه وآله وسلم سورة الحمد الی آخره وقال فیّ نزلت وفیهم

وز آن بعد الحمد را بالتمام | بخواند و بفرمود خیر الانام

که نازل شد این سوره در شان من | بشان همه جانشینان من

عمّت وایاهم خصّت اولئک اولیاء الله لا خوف علیهم

در ایشان بود عام از بهر شان | بود خاص بی شرکت دیگران

که ایشان بوند اولیاء خدا | بر آن سروران خوف نبود روا

ولا هم یحزنون الا ان حزب الله هم الغالبون

نباشند خود نیز اندوهناک | که بودند در حکم یزدان پاک

بدانید ای مردمان آشکار | که غالب بود لشکر کردگار

الا ان اعداء علی هم اهل الشقاق العادون واخوان الشیاطین

بدانید کاعدای ابن عمم | ز اهل شقاق و نفاق و ستم

بوند و برادر شیاطین را | ضلال افگنان ملت دین را

پس آن آیه را خواند سالار دین | که تفسیر آن آیه باشد چنین

الذین یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا

کدانکه بعضی بعضی خطاب ... نمایند از حیله با آب و تاب
نجنها بگویند سر بسته ... نه با هر لسان زبان بسته
که مانند مخاطب از آن غرور ... با ایشان رجوع آورد از سرور
ولی آن زند و با شد ز در ... نه خوف باید و در لباس گهر
اگر زان حرفها بلطف سر خیان ... بخود راه گمراه زندشان

الا ان اولیاء هم المؤمنون الذین ذکرهم الله فی کتابه فقال عز و جل لا تجد قوما

بدانید هستند فاش و جلی ... جهان مؤمنان و دوستان علی
که حق گفته در شان ایشان نبی ... نیابی گروهی تو از مؤمنین

یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله الی آخر الآیة

که آرند ایمان به صدق و صفا ... بذات خدا و بروز جزا
نمایند حب کسی را قبول ... که باشد عدو خدا و رسول

الا ان اولیاء هم الذین وصفهم الله عز و جل

بدانید قوم و نفس کرده ... همه ایشان بوند آن گروه
که فرموده اندر حساب ... به توصیف ایشان چنین در کتاب

فقال الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن

کسانی که بر صدق پوشیده اند ... لباس ستم در نپوشیده اند
امان خدا روز حشر و جزا ... بود آنچنان مؤمنان را روا

وهم مهتدون الا ان اولیاء هم الذین

کسی هیچ از حد برینا نشسته اند ... برایشان که فرموده حق فیه
بدانید از قول رب تو ... بوند آن گروه اولیاء علی

یدخلون الجنة آمنین وتتلقاهم الملائکة بالسلام ان طبتم فادخلوها خالدین

که روز قیامت با امن و امان ... بجنت در آیند با عز و شان
ملائک با ایشان به پیش آیند ... سلام و تحیت بجا آورند
بگویند آنگه بآن مؤمنان ... که بودید پاک شما در جهان
نمایید در جنت اکنون خرام ... که خواهید بود در اینجا مدام

الا ان اولیاء هم الذین قال الله عز و جل یدخلون الجنة بغیر حساب

بوند آن کسان شیعهٔ آل حسن ... که در شان شان گفته این ذو المنن
اگر چه روند داخل روضه ها ... الفردوس آن همه بی حساب

ألا إنّ أعداءهم يصلون سعيرا

بدانید کاعدای آن سروران | برون از قیاس محال سگان | ز درگاه غفار رانده شوند | بسوی جهنم دوانده شوند

ألا إنّ أعداءهم الذين يسمعون شهيقها وهي تفور ولهم زفيرها

بدانید اعدای ایشان بوند | که آشوب نار سقر بشنوند | کز افروختن آتش جانگزا | برآید صدای آه و حسرت فزا

نه دم در کشیدن ز افروختن | همیشه شدن از سوختن | که القوم خود بشنوند آن شهیق | بر افتند آنگه بنار حریق

كلما دخلت أمة لعنت أختها

ببینند از خویشتن هم مثیل | و زان اشتراکها تو هم در گیر | نمایند بر یکدگر لعنها | زنند از دو جانب بهم طعنها

ألا إنّ أعداءهم الذين قال الله عز وجل كلما ألقي فيها فوج سألهم خزنتها ألم يأتكم نذير

بدانید کاعدای آل علی | بوند آنگروه عنید شقی | که نار جهنم کبیر و جواج | بگیرند داخل در آن فوج فوج

نمایند از آن قوم خصم آمال | چنین خازنان جهنم سوال | که آیا بیامد شما را نذیر | نترساند تان از عذاب سعیر

ألا إنّ أولياءهم الذين يخشون ربهم بالغيب

بدانید هستند امروما | همان قوم مومن و دوستان | که در غیب ایمان آورده اند | ز خوف الهی حذر کرده اند

لهم مغفرة وأجر كبير معاشر الناس شتان

کند مغفرت شان اله قدیر | بیابند از او نیز اجر کبیر | بدانید امعشر ناس نیز | که فرق است بسیار در این دو چیز

بين السعير والجنة عدونا من ذمه الله ولعنه

یکی دوزخ و آن دگر باغ بهشت | که از قهر و لطف خود ایزد سرشت | بر آنکس که ما را بد اندیش بود | خدا ذم او کرد و لعنش نمود

وولينا من مدحه الله وأحبه معاشر الناس ألا

هر آنکس که مهر ما دل گماشت | بفرمود حسن حق دوستش داشت | بدانید این ده وارید با | که فرمود خالق نذیر شما

وانی منذر و علی هاد معاشر الناس انی نبی و علی وصیی

نذیرم من و هست هادی علی	که گردد از و راه حق منجلی	بدانید باز این که در بین ...	که هستم نبی من وصیم علیست

الا ان خاتم الائمة منا القائم المهدی صلوات الله علیه الا انه الظاهر علی الدین

و گر مهدی از ما بحکم خدا	بود قائم و خاتم اوصیا	که بر دین حق تا بدارد ظهور	کند خاک بر فرق اهل غرور

الا انه المنتقم من الظالمین الا انه فاتح الحصون وهادمها الا انه قاتل کل قبیلة من

بحکم خدا آن امیر زمان	کشد انتقام از ستم پیشگان	کند قلعه ها فتح و تخریب آن	قبایل بر اندازد از مشرکان

اهل الشرک الا انه المدرک لکل ثار لاولیاء الله عز وجل الا انه الناصر لدین الله

بخون خواه دوستان خدا	اند ظالمان از ستم ...	بود ناصر دین پروردگار	بدریای دین کشتی استوار

الا انه الغراف من بحر عمیق الا انه یسم کل ذی فضل بفضله و کل ذی جهل بجهله الا انه خیرة الله ومختاره

دهد وسم با فاضل و جاهلان	بهر یک که باشد در خورد آن	کند اختیارش خداوندگار	همانا بر ... ستش بدین ...

الا انه وارث کل علم والمحیط به الا انه المخبر عن ربه عز وجل

بود وارث علم پیغمبران	چو دریا احاطه نماید بر آن	بود آنچه گوید ز نزد خدا	نماید بگمراه راه هدی

والمنبه بامر ایمانه الا انه الرشید السدید

برآرد ز سر خفتگان را ز خواب	کند غافلان را ز حق با خبر	بود رهنما هیند و استوار	مفوض باو کرده پروردگار

الا انه المفوض الیه

بد و نیک آغاز و انجام	بدستش دهد خلق خود را زمام

الا انه قد بشر به من سلف بین یدیه

بود مهدی آنکس که رب جم | بپیغمبران سلف از کرم | نشارت باو داده زین پیشتر | رسانیده نیز از ظهورش خبر

الا انه الباقی حجة ولا حجة بعده

بود حجت باقی کردگار | که گرداندش حق قوی آشکار | نباشد دگر حجتی بعد از او | خدا ختم سازد امامت بر او

ولا حق الا معه ولا نور الا عنده الا انه لا غالب له ولا منصور علیه

نباشد جز او حق بنزد کسی | نه نوری جز او گر بجوئی بسی | نه غالب شود کس بر آن دادرس | نه نصرت بیابد بر او هیچکس

الا وانه ولی الله فی ارضه وحکمه فی خلقه فی سره وعلانیته

ولی خدا هست آن پاک دین | بود حاکم او بر روی زمین | بفرمان خالق بر اهل جهان | امین باشد او آشکار و نهان

معاشر الناس قد بینت وافهمتکم

بدانید ای معشر مسلمین | بیان آنچه حق مبین | بمن گفت کردم همه آشکار | شما را بفهماندم استوار

وهذا علی یفهمکم بعدی

بود بعد من ابن عمم علی | که گردد از او عقدها منجلی | بفهماند او نیز مانند من | بود بکلمات پند او پند من

الا وان عند انقضاء خطبتی ادعوکم الی مصافقتی علی بیعته والاقرار به ثم مصافقته بعدی

بدانید اهل این انجمن | که گردم چو فارغ ازین خطبه من | شما را بفرمان خلاق بیش | بخوانم پی تهنیت نزد خویش

برین شاه خاص این جشن عام | ز منصوب گردید این امام | که سازید رسم تحیت ادا | زمن در تصافح کنید ابتدا

بیارید پس دست سوی علی | که شد بر شما او امام و ولی | بگیرید دستش ز صدق نیاز | طلب تهنیت گوئی این امتیاز

الا انی قد بایعت الله وعلی قد بایعنی

بدانید بیعت ز روی یقین | نمودم من اول بدادار دین | وز آن پس علی کرد بیعت بمن | بود بعد من سرور انجمن

وانا آخذکم بالبیعة له عن الله عز وجل فمن نکث فانما ینکث علی نفسه الآیة

من کنون شما را پی معنیش | که چون طاق حق بود دلها | بجو انجم اهرمان برود گمان | ابجا بیت کنم مستشیر استوار

ز ابلیس زانکس نقض حساب | درین بیت عام حکمت نگفت | نگنید بود و گفته مرا پیش | شکستند اسلام پیمان خویش

معاشر الناس ان الحج والعمرة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر الایة

بدانید ای معشر مردمان | که فرمود حج و عمره بیان | پس آن به که بر خواند جبرئیل | فمن حج البیت او اعتمر

معاشر الناس حجوا البیت فما ورده اهل بیت الا استغنوا ولا تخلفوا عنه

الا افتقروا

پس آورید ایها الناس حج | که از حج بیابید بس سرخ | گشتند دارا و هیچ اهل | مگر آنکه دشوارشان گشت سهل

که گشتند مستغنی و با سرور | کسی کو تخلف نمود از غرور | تهی دست و ادبار و حیران بماند | ازان نیز ماند وازین نیز ماند

معاشر الناس ما وقف بالموقف مؤمن الا غفر الله ما سلف من ذنبه الی وقته ذلک

بدانید ای معشر مسلمین | که در موقف حج بصدق و یقین | نباشد کسی از زمره مؤمنان | مگر آنکه پروردگار جهان

زآغاز تکلیف تا آن قیام | ببخشد گناه گذشته تمام

فاذا انقضت حجته استانف علیه معاشر الناس الحجاج

معانون ونفقاتهم مخلفة والله لا یضیع اجر المحسنین

وزین پس تو گر گناهی کند | بآن کرده خود مواخذ شود | بدانید ای معشر مردمان | که حق میدهد یار حاجیان

بود نفقه حاجیان مختلف | که هریک تو بود متصف | خداوند دانا و راز نهان | نسازد تبه مزد احسانیان

معاشر الناس حجوا البیت بکمال الدین ولا تنصرفوا عن المشاهد الا بالتوبة

نمایید ای معشر مسلمین | حج خانه حق بکمال دین | براه خدا صرف سازید مال | که آن از شما صرف سازد وبال

 | بگردید باز از در مغفرت | مگر تو به کرده از معصیت |

فمن حج البیت او اعتمر

الصفا و المروة ... بیت استغنوا ...

مَعاشِرَ النّاسِ أَقيمُوا الصَّلوٰةَ وَآتُوا الزَّكوٰةَ كَما أَمَرَكُمُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ

بدارید ای قوم برپا صلوٰة	بدارید دست از عطای زکوٰة	بدانسان که فرمود پروردگار	ز کیشش نپیچید سر زینهار

لَئِنْ طالَ عَلَيْكُمُ الْأَمَدُ فَقَصَّرْتُمْ أَوْ نَسيتُمْ فَعَلِيٌّ وَلِيُّكُمْ وَمُبَيِّنٌ لَكُمُ الَّذي نَصَبَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ

پس از من و چون زمانا بدید	در احکام دین خدای مجید	شما را بود دست تنگی اگر	ز تقصیر و نسیان بهر رهگذر
بود پس علی رهنمای شما	که سازد بیان از برای شما	علی هست آنکس که رب ودود	پس از من بپا کرد نصبش نمود

وَمَنْ خَلَفَهُ اللهُ مِنّي وَمِنْهُ يُخْبِرُكُمْ بِما تَسْأَلُونَ عَنْهُ

دگر آن امامان والاتبار	که خلف از من او کند کردگار	کنید آنچه خواهش از آن سروران	نمایند آگه شما را از آن

وَيُبَيِّنُ لَكُمْ ما لا تَعْلَمُونَ

بدانید چیزی که از بیش و کم	بآن چیز دانا نمایند هم

أَلا إِنَّ الْحَلالَ وَالْحَرامَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ أُحْصِيَهُما وَأُعَرِّفَهُما فَآمُرَ بِالْحَلالِ وَأَنْهىٰ عَنِ الْحَرامِ في مَقامٍ واحِدٍ

بدانید ای اهل ملت تمام	از آن بیش باشد حلال و حرام	که آرم همه در حساب شما	نیز در شما سازمش آشکار
نمایم بیان یکبیک بر تمام	کنم بر حلال امر و نهی از حرام	بیکره و در یک مجلس باب مکان	چو ممکن نبد وصف تعداد آن

فَأُمِرْتُ أَنْ آخُذَ الْبَيْعَةَ عَلَيْكُمْ وَمِنْكُمُ الصَّفْقَةَ لَكُمْ بِقَبُولِ ما جِئْتُ بِهِ عَنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

مرا امر فرمود پروردگار	که بیعت ستانم ز خلق آشکار	بتسلیم کردن بطوع و ادب	بامری که آوردم از نزد رب

في عَلِيٍّ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ الَّذينَ هُمْ مِنّي وَمِنْهُ أَئِمَّةٌ قائِمَةٌ مِنْهُمُ

بشأن علی از برای شما	که او باشد از بعد من رهنما	و زانس هم آن صاحبان علو	که باشند هم از من هم از او
	الاله شها بند و قیمقام من	بود نیز قائم در آن سر حلان	

الْمَهْدِيُّ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ الَّذي يَقْضي بِالْحَقِّ

که هادی بود او بحکم خدا ‌ ‌ بود دور او تا قیامت بجا ‌ ‌ کند حکم بر خلق عالم بحق ‌ ‌ بود عهد او با نظام و نسق

معاشر الناس کل حلال دللتکم علیه وکل حرام نهیتکم عنه

بدانید ای قوم کردم بیان ‌ ‌ حلال و ولا نمودم بآن ‌ ‌ حرام آنچه فرموده پروردگار ‌ ‌ نمودم از آن نیز نهی آشکار

فانی لم ارجع عن ذلک ولم ابدل الا فاذکروا ذلک واحفظوا

دگر بر نگردم ز گفتار خویش ‌ ‌ نسازم بدل آنچه گفتم ز پیش ‌ ‌ بیارید پس آنچه گفتم بیاد ‌ ‌ نمایید حفظ وی از اعتقاد

ه وتواصوا به ولا تبدلوه ولا تغیروه الا وانی اجدد القول

بیارید آن را بهم بی فتور ‌ ‌ ز تغییر و تبدیل باشید دور ‌ ‌ بدانید ای اهل این انجمن ‌ ‌ که من میکنم تازه باز این سخن

الا فاقیموا الصلوة وآتوا الزکوة وامروا بالمعروف وانهوا عن المنکر

گذارید ای اهل ملت صلوة ‌ ‌ رسانید درماندگان را زکوة ‌ ‌ کنید امر معروف را بی دریغ ‌ ‌ ز منکر نمایید نهی بلیغ

الا وان راس الامر بالمعروف ان تنتهوا الی قولی وتبلغوه من لم یحضره

بود راس امر این ماجرا ‌ ‌ که گیرید آنچه گفتم فرا ‌ ‌ بآنان رسانید این سخن ‌ ‌ که هستند غایب از این انجمن

وتامروه بقبوله وتنهوه عن مخالفته فانه امر من الله عز وجل ومنی

که کرده رسول خدا اعلان ‌ ‌ باین کار مامور و از آن مهی ‌ ‌ بدانید این حکم را آشکار ‌ ‌ هم از جانب من هم از کردگار

ولا امر بمعروف ولا نهی عن منکر الا مع امام معصوم

دگر نیست جایز بحکم خدا ‌ ‌ در احکام دین امر و نهی از شما ‌ ‌ مگر آنکه از گفته آن امام ‌ ‌ که معصوم باشد ز عصیان تمام

معاشر الناس القرآن یعرفکم ان الائمة من بعده ولده

بدانید ای معشر مردمان ‌ ‌ که قرآن خبر میدهد این بیان ‌ ‌ که باشند بعد وصیم علی ‌ ‌ امامان ز اولاد آن متقی

وعرفتکم انهم منی ومنه

دگر من شناسانَدم ای حاضران | شما را بامر خدای جهان
که باشند آن پیشوایان دین | ز آل من و حکم یقین

حیث یقول الله عز وجل وجعلها کلمة باقیة فی عقبه قلت لن تضلوا ما ان تمسکتم بهما

بدانسان که فرمود حق در کتاب | که باشند باقی ز بوتراب
بگفتم دگر بهر من انتقال | که هرگز نگردید گمراه ضلال
بآن حکم محکم اگر بگروید | بقرآن و آلم توسل کنید

معاشر الناس التقوی التقوی واحذروا الساعة کما قال الله تعالی

ان زلزلة الساعة شیء عظیم

بدانید ای اهل دین آشکار | که پرهیز و پرهیز آید بکار
بترسید از روز حشر و حساب | که حق کرده وصفش چنین در کتاب
که آن زلزله هست امر عظیم | که گردد ز زلزله عظام رمیم

واذکروا الممات والحساب والموازین والمحاسبة بین یدی رب العالمین والثواب والعقاب

فمن جاء بالحسنة اثیب ومن جاء بالسیئة فلیس له فی الجنان نصیب

بیاد خود آرید ای غافلان | ز مرگ و حساب و موازین آن
بدانا اسرار داور حساب | جزا یافتن از ثواب و عقاب
پس آنکس که با کرده های نکو | رود در روز محشر بدرگاه او
بیابد ثوابی بغایت عظیم | رضای خداوند و باغ نعیم
رود آنکه با سیئات و گناه | بود در خجالت و روی سیاه
در آتش بود تا بود آن لعین | نیابد نصیب از بهشت برین

معاشر الناس انکم اکثر من ان تصافقونی بکف واحد

بدانید ای معشر مردمان | که هست اجتماع شما بیش از آن
که از بهر بیعت در این انجمن | دهد هر یکی دست بر دست من

وامرنی الله عز وجل ان آخذ من السنتکم الاقرار بما عقدت لعلی من امرة المؤمنین

مرا امر فرمود پروردگار | که در عقد این بیعت استوار
بگیرم ز تان اعتراف از زبان | که شد از علی امرت مومنان

ومن جاء بعده من الائمة منی ومنه علی ما اعلمتکم ان ذریتی من صلبه

دگر زان امامان تو بعد از او | که باشند زآل من و صلب او | که من بر شما کرده‌ام منجلی | که ذریت من بود از علی

فقولوا باجمعکم انا سامعون مطیعون راضون منقادون

بگویید پس جمله یکبارگی | که حکم خدا از زبان نبی | شنیدیم و دم از اطاعت زدیم | بر این امر منقاد و راضی شدیم

لما بلغت عن ربنا وربک فی امر علی صلوات الله علیه وامر ولده من صلبه من الائمة

تو این حکم محکم رساندی بما | بفرمان رب خود و رب ما | که بر او ولی و امام و امیر | علی باشد و آل آن بی‌نظیر

نبایعک علی ذلک بقلوبنا وانفسنا والسنتنا وایدینا علی ذلک
نحیی ونموت ونبعث لا نبدل لا نشک ولا نرتاب

نمائیم بیعت بر این همگنان | بجانها و دلها و دست و زبان | بر این عهد تا زنده باشیم ثبات | چه در زندگانی و چه در ممات

چو در روز محشر کز آن تیره خاک | برآییم از حکم یزدان پاک | نه تغییر و تبدیل و نه شک و ریب | نمائیم از حکم دانای غیب

ولا نرجع عن عهد ولا ننقض المیثاق ونطیع الله وعلیا امیر المؤمنین
علیه السلام وولده الائمة الذین ذکرتهم من ذریتک من صلبه

نه هرگز از این عهد رجعت کنیم | نه میثاق و پیوند خود بشکنیم | خدا را ببایستیم فرمانپذیر | علی را که بر مومنان شد امیر

پس از وی بدانیم کس را امام | ز اولاد او صاحب احترام | همان پیشوایان که گفتی تو بد | ز آل تو و صلب آن ارجمند

بعد الحسن والحسین الذین قد عرفتکما مکانهما منی ومحلهما عندی

ز بعد حسین و حسن یکسان | امامان باشند آن سروران | حسین و حسن را از این بیشتر | شناساندم از قوم و ادم خبر

ومنزلتهما من ربی فقد ادیت ذلکم الیکم وانهما سیدا شباب اهل الجنة

که وا زند نزد من کردگار | چه قدر و چه اعزاز و چه اعتبار | که هستند آن هر دو قدسی سرشت | دو شاه جوانان اهل بهشت

وانهما الامامان بعد ابیهما علی وانا ابوهما قبله

شمارا بس اولاد خود را علی	بگرد خدا ایشان امام و ولی	که من بوده ام از علی شبیر	مرایت پسر دو شهزادگان شبیر

وقولوا اعطينا الله بذلك واياك وعليا والحسن والحسين والائمة الذين ذكرت عهدا وميثاقا مأخوذا لامير المؤمنين من قلوبنا و[انفسنا] والسنتنا ومصافقة ايدينا من ادركهما بيده واقر بهما بلسانه لا نبتغي بذلك بدلا ولا نرى من انفسنا عنه حولا ابدا اشهدنا الله وكفى بالله شهيدا وانت علينا به شهيد

بگوئید ای معشر مسلمین	که دادیم ما دست بیعت برین	بدست خداوند رسول	بدست وصی ابن بتول
بآن پیشوایان والا تبار	که کردیم با قدر تبار آشکار	توان عهد و پیمان زما خواستی	نمودیم از صدق و از راستی
که باشد علی مومنان را امیر	برین عهد گشتیم فرمان پذیر	بجان و دل و زبان و بدست	نمودیم بیعت چو او را سزاست
زما دست داد و آنکه در دستشان	نمودیم آنکه اقرار هم با لسان	که هرگز نورزیم سودی عمل	نشاید هم این عهد و بیعت بدل
نداریم بر نفس خود ما روا	ازین حکم گشتن بحکم هوا	گرفتیم شاهد خدا را برین	که کافیست از جمله شاهد یقین
	ترا هم گرفتیم بر خود گواه	که فردا گواهی دهی بهر ما	

وكل من اطاع ممن ظهر واستتر وملائكة الله وجنوده وعبيده والله اكبر من كل شهيد

دگر آنکه باشد ز فرمان بران	همه در آشکارا و هم در نهان	ملائک جنود و عبید اله	برین قول باید جمله گواه
	خدا اکبر است از همه شاهدان	که داناست در دل همه را زبان	

معاشر الناس ما تقولون فان الله يعلم كل صوت وخافية كل نفس

همه گوئید ای معشر مسلمین	که داناست و آگاه از قولتان	بحرف زبان و براز نهان	جزا را دهد نیز در خوردتان

فمن اهتدى فلنفسه ومن ضل فانما يضل عليها

پس هر کس که بیعت کند ره پذیر | کند نیکوئی با ره حق عزیز
کسی کو ره مکر و کری سپرد | بلا بر تن و جان خویش آورد

ومن بایع فانما یبایع الله یدالله فوق ایدیهم

کنند آنکه بیعت بصدق و صفا | نمودند بیعت به ذات خدا
که بیعت بفرمان و بر بیعت او | بیا کن این دست با دست او

معاشر الناس فاتقوا الله وبایعوا علیا امیر المؤمنین

پس ای معشر ناس از بهر حق | نمائید بیعت از فرط حق
بدست علی دست بیعت دهید | که او را امارت خدا کی دهید

والحسن والحسین والائمة کلمة باقیة یهلک الله من غدر ویرحم من وفی

وز ان پس حسن با حسین بعد از | که هستند هستی ز نور الٰه
دگر آن امامان بعد و بعد | که باشند باقی بحکم اله

هلاک آن کند کو دغا با حبیب | کسی کو با ایشان بود از وفا
کند رحم بر آنکه با او صفا | بیاورد یکجا راه و رسم وفا

ومن نکث فانما ینکث علی نفسه معاشر الناس قولوا الذی قلت لکم

کسی کو که بیعت شکست و نکند | تن و جان و ایمان خود بشکند
بگوئید ای معشر مردمان | ز بهر شما آنچه کردم بیان

وسلموا علی علی بامرة المؤمنین وقولوا سمعنا واطعنا

نمائید بر ابن عمم سلام | که بر مؤمنین هست امیر امام
بگوئید فرمان حی قدیر | شنیدیم و گشتیم فرمان پذیر

غفرانک ربنا والیک المصیر وقولوا الحمد لله الذی هدانا لهذا

الهی بیامرز ما از کرم | که باشد بسوی تو رجوع همه
بگوئید حمد خدا را سزاست | که آورد ما را باین ره راست

وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله معاشر الناس ان فضائل علی بن ابیطالب عند الله

نمی شد اگر رهنما آن حبیب | نمی یافتیم از ره راست نصیب
بدانید ای معشر مسلمین | که نزد خدای جهان آفرین

وقد انزلها فی القرآن اکثر من ان احصیها فی مقام واحد

علی را فضائل بود بیشمار | که ذکرش نمود اندر قرآن کردگار
زرد و کرم در کتاب کریم | از آن بیش کامروز با شمرم

بیک جا و بیک مجلس بیک مقام — بگوید و بیان آن فضائل تمام

فمن اتاکم بها وعرفها فصدقوا

پس آنکس که بر آن فضائل بجید و — شما را شناسا و دانا کند
نمائید تصدیق او از حقا — بدانید آنرا ز جانش ز یاد

معاشر الناس من یطع الله ورسوله وعلیا والائمة الذین ذکرتهم فقد فاز فوزا عظیما

بدانید ای معشر ناس نیز — که هر کس اطاعت کند بی ستیز
خدا و رسول و علی را بجان — دگر آن امامان که کردم بیان
رسد از خدا آنچنان آفرین — بفوزی که باشد بغایت مبین

معاشر الناس السابقون السابقون الی مبایعته وموالاته

بدانید ای معشر مردمان — که السابقون هستند بیعت کنان
سوی بیعت این عم من علی — که دانند او را امام و ولی

والتسلیم علیه بامرة المؤمنین اولئک الفائزون فی جنات النعیم

ببالا از اهل ایمان تمام — نمایند از صدق بر وی سلام
بیابند فوز بغایت عظیم — ز الطاف حق در بهشت نعیم

معاشر الناس قولوا ما یرضی الله عنکم من القول

بگویید ای معشر مردمان — کلامی که پروردگار جهان
از آن قول راضی شود از شما — بیک حرف باید این اجرا

فان تکفروا انتم ومن فی الارض جمیعا فلن یضر الله شیئا

دگر نیز بدانید ای مسلمین — شما و همه اهل روی زمین
بگردید یکباره کافر اگر — نباشد از آن هیچ حق را ضرر

اللهم اغفر للمؤمنین واغضب علی الکافرین

برآورد پس دست سوی سپهر — بگفت ای خداوند عالم ز مهر
بکن مغفرت قسمت مؤمنان — فرست از غضب قهر بر کافران

والحمد لله رب العالمین فنادته القوم نعم سمعنا واطعنا

سخن کرد پس ختم سالار دین — بحمد و سپاس جهان آفرین
چو شد فارغ از خطبه خیر الانام — بیکبارگی اهل ملت تمام

چه اصحاب پیغمبر چه انصار نیز | چه از سابقین چه از لاحقین | چه شهری چه بدوی چه برنا و پیر | ز حر و ز عبد و صغیر و کبیر

چه اهل نفاق و چه اهل وفا | همه کرده با یکدگر اتفاق | بگیرند با صدق و صفا بیعتی | شفیق حکیم و کریم و قوی

على امر الله وامر رسوله بقلوبنا والسنتنا وايدينا وقلوبنا

بر امر خدا و رسول خدا | بدل با زبانها و با دستها | پس از بهر بیعت بدو همگنان | نمودند از جا بسوی وی همه

على رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى علي عليه السلام وصافقوا فكان اول من صافق رسول الله الاول وثانيه وثالثه ورابعه وخامسه

پس اول ابابکر و آنگه عمر | تصافح نمودند و عثمان دگر | دگر او ز سفیان که بد یار او | که کردند بیعت بدو بی غلو

عمر در حضور شه انبیا | چنین گفت بنداز آن شیر خدا | بر او بیعت به هو سلطنت | مبارک مبارک ترا یا علی

که امروز را صبح کردی بکام | شدی بر من و اهل ایمان امام | علی هم ز شرکت ... | که از آخر کار آگاه بود

وباقي المهاجرين والانصار وباقي الناس من آخرهم على قدر منازلهم

دراین دگر سایر مسلمین | چه اصحاب پیغمبر انصار نیز | باندازه رتبه و قدر بیا | الی هم برفتند یکیک به پیش

الى ان صليت العشاء الآخرة في وقتين وواصلوا البيعة والمصافقة الى ثلاث الليل

که تا شد همه صرف در نماز عشا | نمودند با هم بیعت او | بدینگونه تا روز تا ثلث شب | نمودند بیعت سران عرب

ورسول الله صلى الله عليه وآله يقول كلما بايع قوم الحمد لله الذي فضلنا على جميع العالمين

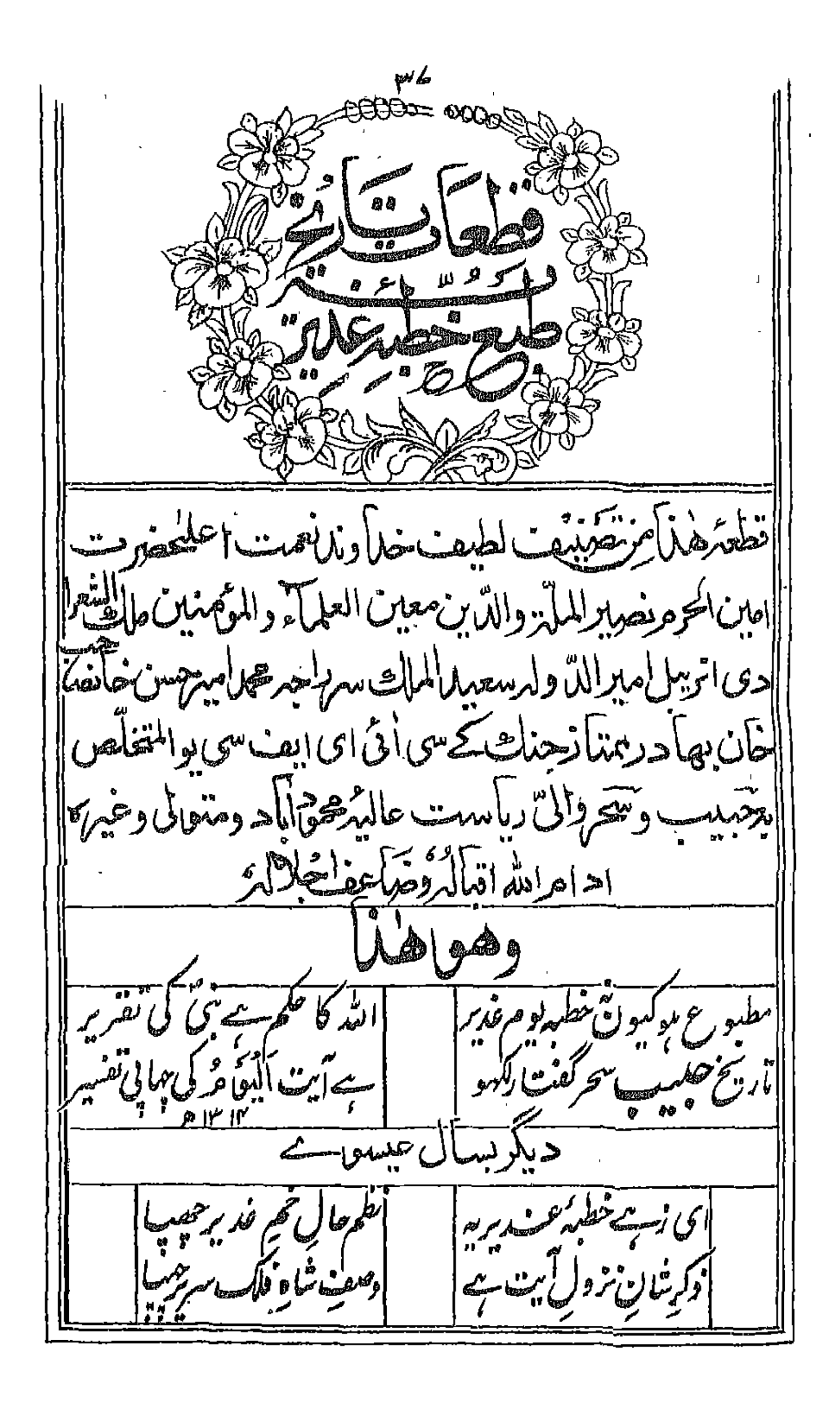
شهی که سر زد ز هر اهل دین | با و دست داد و کفی با نبی | که شه و سپاس خدا کرد او | بزرگی بما بر جمیع عباد

وصارت المصافقة سنة ورسما يستعملها من ليس له حق فيها

شد این رسم از آن ساعت | که در بیعت شیخ کنند | ولیکن ز رسم نهشت عمل | نمودند بیجا گروه دغل

باب ... [illegible]

تمام



قطعات تاریخ بابت طبع خطبۂ غدیریہ

قطعۂ ہذا من تصنیف لطیف خداوند نعمت اعلیحضرت امین الحرم نصیر الملۃ والدین معین العلماء والمؤمنین ملک الشعرا دی انریبل امیر الدولہ سعید الملک سر راجہ محمد امیر حسن خان صاحب بہادر ممتاز جنگ کے سی آئی ای ایف سی یو المتخلص بہ حبیب و سحر والیٔ ریاست عالیہ محمود آباد و متعلقی وغیرہ کا

ادام اللہ اقبالہ و ضاعف اجلالہ

وھو ھذا

مطبوع ہو کیوں نہ خطبہ یوم غدیر	اللہ کا حکم ہے نبی کی تقریر
تاریخ حبیب سحر گفتار لکھو	ہے آیت الیوم کی چھاپی تفسیر ۱۳۱۴ھ

دیگر بسال عیسوی

ای زہے خطبۂ غدیریہ	نظم عالی خم غدیر چھپا
ذکر شان نزول آیت ہے	وصف شاہ فلک سریر چھپا

مصطفیٰ سے جدا نہیں جو علیؑ
حال سلطان مع وزیر چھپا

شرح یا ایہا الرسول چھپے
مطلب خالق قدیر چھپا

ہے نمایاں نزول بلّغ سے
امر خلاق بے نظیر چھپا

حکم خالق نہیں ہے تاکیدی
وقت نظم دار و گیر چھپا

اعتقاد اسمیں ہیں بقدر عقول
حال طفل جوان و پیر چھپا

فی الحقیقت یہ ہے حدیث غدیر
قول پیغمبر بشیر چھپا

دیکھے سنگدل ستائیں ہزار
ہو سکے پھر کی یہ لکیر چھپا

گو چھپائیں اسکی تحریریں
پر جو حق تھا وہی اخیر چھپا

جوہر تیغ لمع بادل سے
حملۂ حیدری کا ہے سر چھپا

بہت اچھا چھپا تھا پہلے بھی
لیکن اس سال بے نظیر چھپا

سال طبع کتاب سحر مقال
دیکھو خطبہ سند پر چھپا
۱۸۹۶ع

دیگر قطعۂ هذا از نتائج طبع شاعر شیریں مقال نازک خیال سرآمد روزگار عالی وقار جناب میر تجمل حسین صاحب تخلص تجمل رئیس موضع کسرواں ضلع بارہ بنکی اور شاگرد تلامذۂ جناب میر عباس صاحب سلمہم واوستاد حضرت واسطی علیہ رحمۃ آباد و منور مرقدہٗ

تا ہمہ بندہ علیؑ آقائے ما
تا ہمہ تابع علیؑ متبوع باد

نار بر احباب او باشد حرام
خلد بر اعدا او ممنوع باد

روز محشر پیش حق بر امر حق ... منکران را عذر لا مسموع باد
هر که دارد پاس از حب علی ... رشتهٔ امید آن مقطوع باد
هر که نخورد نعمت عشق علی ... مایه اش از خوان سر الجوع باد
هر که شد از ذکر حیدر بد دماغ ... خواه مجنون باد یا مصروع باد
هر که را ننمود در دل مهر علی ... قهر حق بر جان او موقوع باد
حال خود از کس نگویم تا بدست ... حاجت ما از علی مرجوع باد
شیعه واند خلق وقت واپسیں ... آخرم محمول بر موضوع باد
در سجود هم تا بماسی حق ... با حواس خمسه ام مجموع باد
هر چه خواهم گویم از مدح علی ... در نگارش خامه ام مرفوع باد
در گشتم حیرت باده خم غدیر ... از شریعت جائز و مشروع باد
کم نویسم مدح و با شاد مشتهر ... ریخته از کلک ما ینبوع باد
در وصایت خطبهٔ یوم الغدیر ... دوستان را نظم او مصنوع باد

از تجمل سال آن گوید سروش
خطبهٔ تکمیل دین مطبوع باد

دیگر از نتیجهٔ خیال و سحر بیمثال عالیجناب مولوی السید افضال حسین صاحب المتخلص بنجم رئیس قصبهٔ سیتاپور ادیب و استاد مرشد زادگان [illegible]
شاگرد حضرت تجمل —

یہ خطبہ ہے مذکور یوم الغدیر		یہ معمول وقت ضرورت کا ہے

سراپا ہے تعمیل امرِ الٰہ — یہ بعثت نبیؐ کے مسرت کا ہے
یہ تحریر ہے اتمام نعمت کا بھی — یہ مشعر خدا کی عنایت کا ہے
یہ مظہر ہے من کنت مولاہ کا — یہ مثمر نہال شریعت کا ہے
علیؑ کی وصایت میں ہے حکم رب — نزول اسمیں قرآں کی آیت کا ہے
خدا کو تھی منظور تکمیل دین — کہ اکملت جزو اس عبارت کا ہے
جو ذہن رسا ہو تو بلّغ کو دیکھ — کہ یہ امر شاہد بلاغت کا ہے
کہا یعصمک کے مضمون سے — خدا آپ ضامن حفاظت کا ہے
موافق ہے اس جانشینی سے شاہ — مخالف کو صدمہ خلافت کا ہے
وصی نبیؐ غیر ہو کس طرح — یہ حق ہے تو شاہ ولایت کا ہے
بلافصل حیدر وصی ہے — نبوت سے یوں وصل امامت کا ہے
ریاست میں جمو و آباد کے — عجب مطبع نو حکومت کا ہے
ہر اک کار پرداز دیندار ہے — یہ سب فیض آقائے نعمت کا ہے
چھپا یوں بہ تصحیح ما لا کلام — کہ بس خاتمہ اس پہ صحت کا ہے
لکھا خامۂ نجم نے سال طبع — یہ خطبہ علیؑ کی وصایت کا ہے

۱۳۱۴ھ

دیگر از طبع گہر بار یگانۂ روزگار شاعر خوش گفتار جناب منشی شیخ علی رضا صاحب المتخلص بہ رضا رئیس سیتاپور شاگرد حضرت تجلی —

اصل خطبہ ہے قول پیغمبر — بخدا حرف حرف اسکا خوب

عمر ہے جسملہ بہتر از بہتر — فارسی ترجمہ سراپا خوب
جو سنے نظم و نثر خطبہ کے — منہ سے بیسا ختہ کہے کیا خوب
ہے جو ذکر وصایت حیدرؑ — دیکھنا بہت سا اسکو پڑھنا خوب
کیوں نہوتے علیؑ وصی نبیؐ — غیر تھا کون بہتر اچھا خوب
الغرض جو علیؑ کے رتبے ہیں — جانتا ہے خدا سے یکتا خوب
مصطفیٰؐ کی یہی خواہش دل تھی — بھائی ہوتا وصی تو ہوتا خوب
خود ہی یا ایھا الرسول کہا — جب خدا ہی علی کو سمجھا خوب
جو عقیدہ مرا ہے حیدرؑ سے — اوس سے واقف ہے حق تعالیٰ خوب
ولولہ کہہ رہا ہے صاف کہو — وقت کہتا ہے کچھ نہ کہنا خوب
مختصر حال طبع خطبہ کہو — اب یہی کام ہے تمہارا خوب
لکھدو گر حال آمر و کاتب — متن تاریخ میں یہ ہوگا خوب
کاغذ و کلک خوب خوب مداد — لکھنے والا لکھانے والا خوب
لکھنے والا رضا ہے پئے تاریخ — خطبۂ احمدی سے چھاپا خوب
۱۳۱۴ھ

ولہ

در صنعت ذو بحرین و ذو لسانین

ای خوشا حال علے روز غدیر — حبذا لطف خداوند مجید
فرخا سال وز ہے طبع رضا — خطبۂ شاہ رسل طبع جدید
۱۳۱۴ھ

دیگر من کلام سخنور کامل و اکمل جناب میر محمد افضل صاحب فارغ

ریاضؔ سیتاپوری شاگرد جناب تجلّی

جہدن سے وصایت حیدر غدیر میں — آیا خدا کا حکم بنام رسول حق
فارغ ہوا وہ طبع پیمبر نے جو کہا — ہے خطبۂ فصیح کلام رسول حق
۱۳۱۴ھ

دیگر از تصنیف شاعر خوش گفتار جناب میر منصب علی صاحب ماہرؔ سندیلوی سررشتہ دار سب جج لکھیم پور شاگرد جناب تجلّی

غدیر خم میں حیدر کے لیے آیت ہوئی نازل — کیا اللہ نے جس سے مکمل دین احمد کا
بہر اوس قصیدہ مطبوع کی تاریخ یہ لکھو — وہی ہے حق میں اہل ولا خطبہ محمد کا
۱۳۱۴ھ

دیگر از طبع گوہر بار شاعر شیرین گفتار جناب سید علی حسنین صاحب فروغؔ سیتاپوری ملازم ریاست عالیہ بھوپال شاگرد جناب تجلّی

مرزا رفیع باذل کامل کی نظم میں — جو ترجمہ ہے خطبۂ یوم الغدیر کا
مطبوع اوس میں ہے کہ ارشاد یہ ہوا — مصداق جسکا نام ہے لفظ امیر کا
محسن مرا حسین و حسن کا مطیع امر — آقا مرا غلام جناب امیر کا
بیٹوں سمیت اوسکو سلامت رکھے خدا — جبتک رہے یہ دور سپہر اثیر کا
یوں حجۃ الوداع سے رجعت کا ذکر ہے — تھا آخری سفر یہ رسول کبیر کا
آیا نبی پہ آیۂ یَا اَیُّہَا الرَّسُوْلُ — قطعی تھا جسمیں حکم خدائے قدیر کا
مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ کی تبلیغ کیجیے — کیا خوف دشمنوں کے گروہ کثیر کا
ایسی جو نعمتیں تھیں وہ ہمنے تمام کیں — کامل کیا ہے دین کبیر و صغیر کا
ظاہر کرو علی کی وصایت کو یا نبی — تا لوگ دیکھیں اوج شہ قلعہ گیر کا

تعمیل حکم خالق اکبر نبیؐ نے کی | رتبہ عیاں کیا شہ گردوں سریر کا
منبر پہ جلوہ گر ہوئے سردار انبیا | دست نبیؐ میں ہاتھ تھا کل کے امیر کا
خطبہ پڑھا زبان فصیح و بلیغ سے | مضمون تھا یہ قول بشیر و نذیر کا
ہیں یا علیؑ ہیں ایک سوا پیمبری | رتبہ ہے جو مرا وہی میرے وزیر کا
بے فاصلہ خلیفۂ برحق مرا یہ ہے | دعوی نہ مانیو کسی خوک و حمیر کا
کرنے کو بیعت آنے لگے مرد و زن تمام | سب ہاتھ چومتے تھے جناب امیر کا
تھا روز عید ملتا تھا ایک ایک سے گلے | بشاش رخ تھا یاد شہ قلعہ گیر کا
جلتے تھے دیکھ دیکھ کے اعدا کہ تھا وہ | جاہ و جلال شاہ سلیمان سریر کا
غم سے منافقوں کے رخوں کا تھا رنگ فق | دل خون تھا ہر ایک شقی و شریر کا

طبع فروغ نے یہی لکھا سال طبع نو
خطبہ چھپا جناب رسول قدیر کا
۱۳۱۴ھ

دیگر من کلام فصاحت نظام ناظم اقلیم سخن سید مظفر حسین صاحب [illegible]
رئیس سیتاپور وکیل عدالت

حبذا خطبۂ رسول مجید | پئے تکمیل شرع و دین ہدا
قول احکم یہ سال طبع جدید | خطبۂ احمدی و وحی خدا
۱۳۱۴ھ

دیگر

از کلک گہر سلک صورت نگار سرامد اطبا جناب حکیم [illegible]
اعظم علی صاحب المتخلص بذرہ لکھنوی شاگرد جناب اسیر طاب ثراہ

وہو ہذا

ای زہے خطبۂ پر نور سے نبیؐ	سر بسر وحی خداوند جلیل
سال طبعش قلم ذرہ نوشت	یافتہ دین پیمبرؐ تکمیل ۱۳۱۴ھ

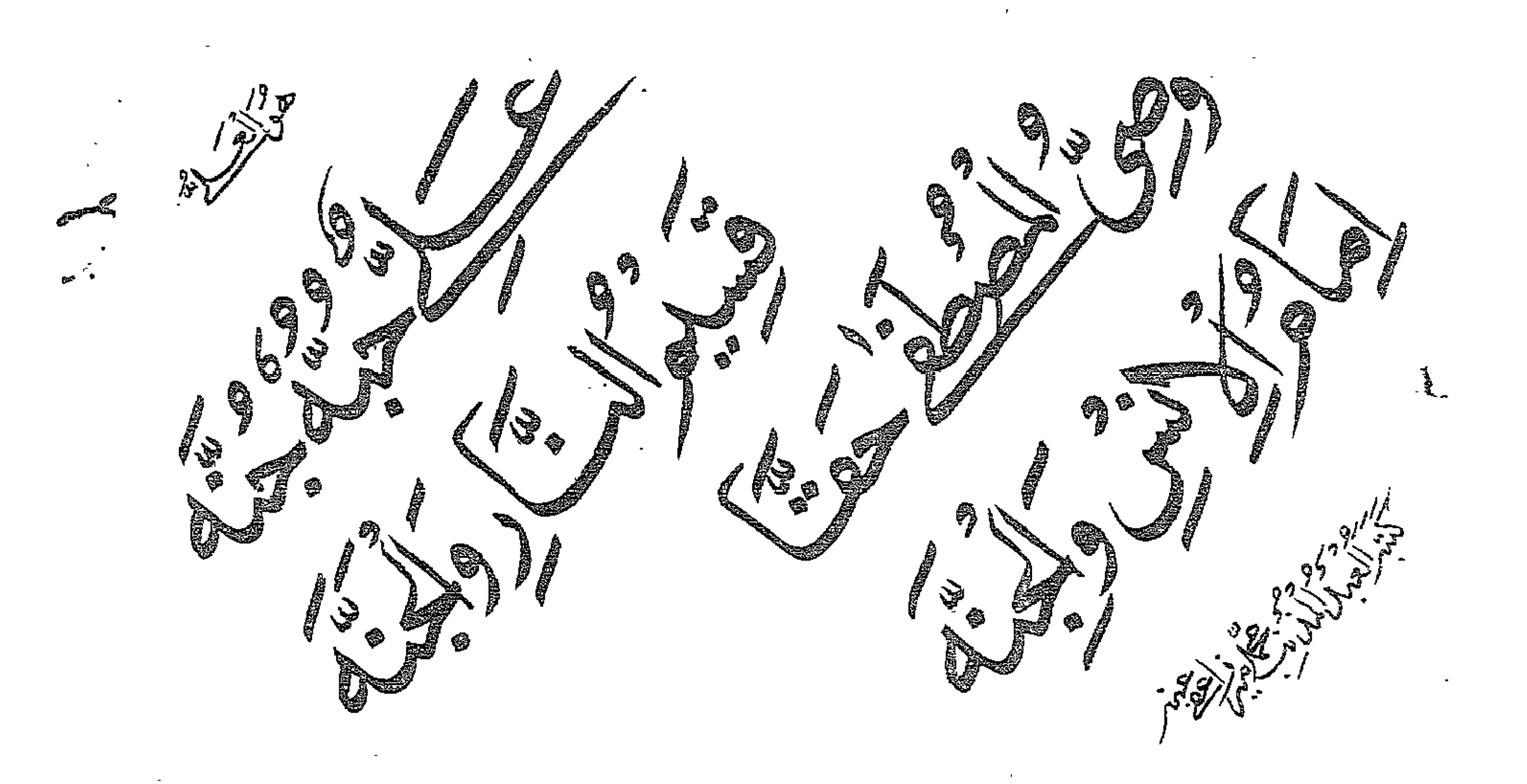
ولہ
بسال عیسوی

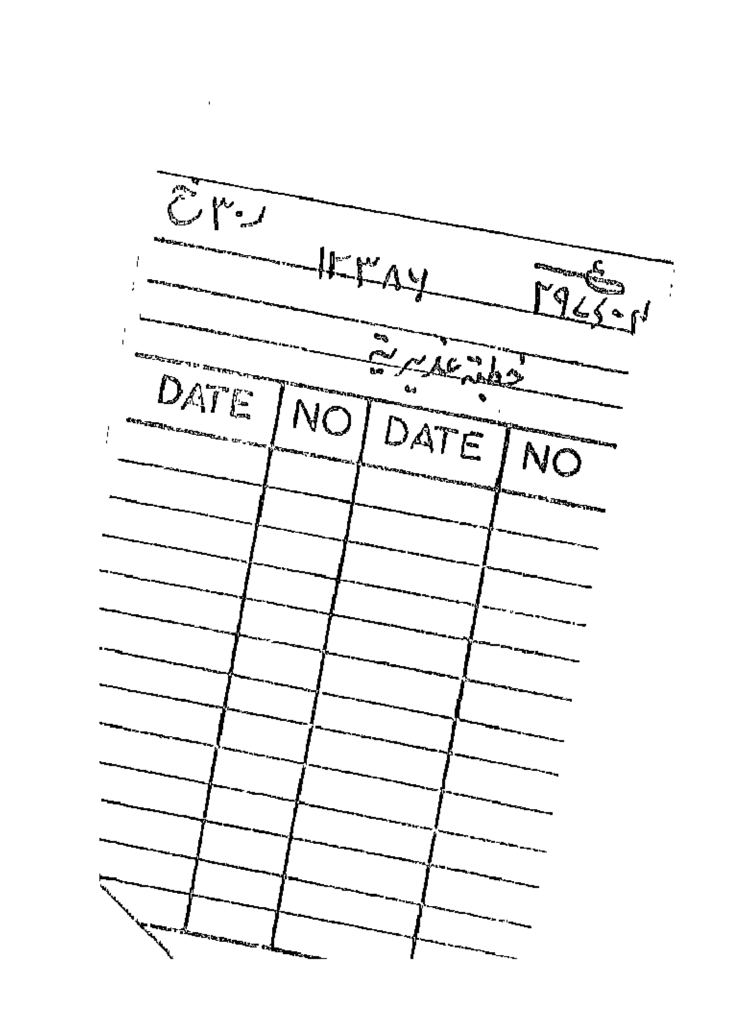
ہوا طبع وہ خطبۂ لاجواب	پڑھا جسکو احمدؐ نے روز غدیر
پئے عیسوی سال ای ذرہ لکھ	چھپا خطبۂ کامل و بے نظیر ۱۸۹۶ء

دیگر

از نتائج فکر دقیق سر دفتر تحقیق عالی خیال ذی کمال جناب شیخ محمد جان صاحب شاد پیارو میر لکھنوی

بعد حمد خدا جو خطبہ میں	یوم اکملت دین کا حال چھپا
کلک قدرت نے یہ لکھی تاریخ	خطبۂ جملہ لا مثال چھپا ۱۳۱۴ھ


علي حبه جنه
قسيم النار والجنه
وصي المصطفى حقا
امام الانس والجنه


١٢٣٨٧
DATE
NO
DATE
NO